

# فلسفه

مذهب ارجای دینی سیاسی و کلامی فلسفی  
در اسلام و ظهور فرقهٔ مرجئه

دکتر محسن جهانگیری  
(گروه فلسفه دانشگاه تهران)

## چکیده

یکی از فرقه‌های کهن و معروف اسلامی فرقهٔ مرجئه است، که در نیمهٔ دوم سدهٔ اول هجری پیدا شد. مذهب این فرقه «ارجاء» بود که دو بُعد داشت: بعد سیاسی - دینی و بعد کلامی - فلسفی. بعد سیاسی آن ناظر به کسانی بود، که پس از قتل عثمان و به خلافت رسیدن امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و به حکومت رسیدن معاویه، به طرفداری آنان با یکدیگر می‌جنگیدند. این فرقه از هیچ یک از متحاربان طرفداری نمی‌کردند و دربارهٔ آنها حکمی نمی‌دادند. بلکه سکم را به تأخیر می‌انداختند، تا در قیامت خدا خود داوری فرماید. اما بعد کلامی آن ناظر به تعریف ایمان و اسلام بود. آنها برخلاف خوارج و معتزله و موافق جمهور مسلمانها عمل را از اجزاء و ارکان ایمان و اسلام نمی‌دانستند، مرتکب کبائر را که توبه نکرده مؤمن و مسلم و مشمول و محکوم احکام اسلام می‌شناختند و او را امیدوار به فضل و بخشش خداوند می‌کردند. واضع مذهب ارجاء حسن بن محمد حنفیه شناخته شده است.

## واژه‌های کلیدی

ارجای سیاسی - دینی، ارجای کلامی - فلسفی، حکومت برگزیدگان الهی، حکومت عوام الناس و توده‌ها، تعریف ایمان و اسلام، معصیت کبیره، معصیت صغیره، خوارج، معتزله، مرجئه معتدله، مرجئه منحرفه و غالی.

ارجاء در لغت به دو معنی آمده است: الف: امیدوار کردن. رجاء، یرجوا، رجاء و رَجَوَا، ضِدُّ یَس، بنابراین همزه آخر منقلب از حرف عله است. ب: پس افکندن و کار را به تأخیر انداختن ارجاء الأمرای آخره. در قرآن مجید آمده است: «أرجه و أخاه»<sup>(۱)</sup> ای آخره یعنی باز دار او را و برادرش را. در این صورت همزه اصلی است. مُرجئی و مرجی اسم فاعل از ارجاء است، که به معنای، امیدوارکننده و یا تأخیراندازنده است. در مقام نسبت، مرجئی، و مرجئی خوانده می شود<sup>(۲)</sup>. مُرجئه نام یکی از کهن ترین فرق اسلامی است. شاید نام این فرقه مشتق از ارجاء به معنای اول و یا مشتق از ارجاء به معنای دوم باشد. به هر دو معنی مناسب

زیرا چنانکه در آینده تحقیق خواهد شد، آنها گناهکاران را به شرط داشتن ایمان - به معنای خاصی که برای آن قائلند - به عفو و بخشش الهی امیدوار می کردند و یا حکم درباره آنها را تا روز قیامت به تأخیر می انداختند. برخی هم گفته اند آنها بدین جهت مرجئه نامیده شدند که در مسئله خلافت علی علیه السلام را از مرتبه اول به مرتبه چهارم به تأخیر می انداختند<sup>(۳)</sup>. نام مرجئه از کجا گرفته شده است:

ظاهراً، از آیه مبارکه: «و آخرون مُرجونٌ لأمر الله إِمَّا یُعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا یتُوبُ عَلَیْهِمْ وَ اللهُ عَلَیْمٌ حَکِیْمٌ»<sup>(۴)</sup> (و دیگران وابسته به امر خدایند، یا آنها را عذاب می کند و یا توبه شان را می پذیرد).

اهل مدینه و کوفه جز ابوبکر «مرجون» بدون همزه و دیگران «مرجون» با همزه خوانده اند. به قول مجاهد، وقتاده، آیه درباره هلال بن امیه واقعی، مُرارة (فراره، فزازه) بن ربیع و کعب بن مالک (بدری انصاری سلمی متوفی ۵۰) نازل شده است، که از رفتن با رسول صلی الله علیه و آله به غزوه تبوک بدون عذر و صرفاً به علت تساهل و توانی و سستی خودداری کردند. چون آن حضرت به مدینه بازگشت، آنها نزد پیامبر آمدند و اظهار ندامت و پشیمانی کردند. پیامبر با آنها برخورد تنیدی کرد، سخن نگفت، اصحاب را نیز از مکالمه با آنها منع فرمود، و به همسرانشان نیز دستور داد که بدانها نزدیک نشوند. پنجاه روز امر از این قرار بود، تا توبه آنها پذیرفته شد<sup>(۵)</sup>.

ظاهراً احتجاج مرجئه از قرآن برای صحت عقیده شان همین آیه است<sup>(۶)</sup>. زیرا آیه دلالت دارد، که ما در این دنیا حداقل در خصوص برخی گناهکاران نباید حکم قطعی بدهیم. آنها را اهل بهشت یا دوزخ بدانیم، که

ممکن است خداوند آنها را عذاب کند و یا عفو فرماید. اما باید توجه داشت که شأن نزول این آیه منطبق با مسئله مورد نزاع مرجئه و مخالفان آنها نیست. زیرا چنانکه اشاره شد این آیه در خصوص کعب بن مالک، هلال بن امیه واقفی و مرارة بن ربیع نازل شده، که از رفتن به غزوه تبوک سرپیچی کردند و باز ایستادند، اما نه به علت نفاق، بلکه فقط به واسطه تهاون و سستی و چون پیامبر(ص) از غزوة تبوک به مدینه بازگشت، آنها نزد وی آمدند و بدون اینکه به کذب و دروغ بهانه‌جویی کنند، حقیقت امر را عرضه داشتند و ندامت و پشیمانی ظاهر ساختند و از کار خود توبه کردند. اما توبه‌شان پذیرفته نشد. پیامبر(ص) فرمود بروید تا خدا درباره شما حکم فرماید. آنها رفتند پیامبر(ص) مسلمانان را از مکالمه با آنها نهی کرد و به همسرانشان نیز دستور داد بدانها نزدیک نشوند. آنها پنجاه روز با حزن و گریه و ترس و اضطراب ماندند تا توبه‌شان پذیرفته شد و این آیه آمد: «و علی الثلاثة الذین خلیفوا حتی ضاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم أنفسهم و ظنوا ان لا ملجاء من الله الا الیه ثم تاب علیهم لیتوبوا ان الله هو التواب الرحیم» (۷)

بنابراین، این آیه نمی‌تواند حجتی برای مرجئه باشد، زیرا آیه در مورد کسانی است، که از گناهشان پشیمان شدند و توبه کردند، منتهی خداوند برای مدتی قبول توبه آنها را به تأخیر انداخت. در صورتی که دعوی مرجئه و محل نزاعشان با خوارج و معتزله در مورد کسانی است، که به طور مطلق اعم از تهاون و توانی و یا تعدد و تمزد مرتکب معصیت کبیره شده و توبه نکرده‌اند. زیرا به اتفاق همه فرق در صورت توبه هر معصیتی جز شرک به خدا بخشیده می‌شود و مرتکب آن از عذاب نجات می‌یابد. البته آیه تنها دلیل این می‌تواند باشد، که قبول توبه بر خداوند واجب نیست، بلکه تفضل است که اگر بخواهد می‌پذیرد و اگر نخواهد نمی‌پذیرد.

ارجای سیاسی و کلامی: از تأمل در عوامل و بواعت پیدایش مذهب ارجا در اسلام و تجزیه و تحلیل آرا و عقاید مرجئه می‌توان ارجا را بر دو قسم سیاسی و کلامی تقسیم کرد و یا برای آن دو بعد سیاسی و کلامی قائل شد، که از نظر تاریخی همواره میان آنها نوعی اتصال و ارتباط موجود بوده است.

ارجای سیاسی و یا بعد سیاسی ارجاء: مذهب مرجئه در آغاز، همچون شیعه و خوارج رنگ سیاسی داشت، با این فرق که

رأى شیعه در خصوص حکومت و امامت حکومت برگزیدگان دینی و الهی، و به تعبیری تتوکراسی (theocracy) بود که آنها امامت و خلافت را، همچون نبوت و رسالت منصبی الهی می‌شناختند و بر این باور بودند که امام باید از جانب خدا تعیین و به وسیله رسول به مردم معرفی شود و مردم هم باید بدون چون و چرا از امام که معصوم است اطاعت و پیروی کنند. اما خوارج برعکس حکومت و امامت را منصبی مردمی می‌دانستند و می‌گفتند وظیفه توده‌ها و عامه مردم است، که باید امام را بدون در نظر گرفتن حسب و نسب و نژاد و قبیله انتخاب کنند و اطاعت از امام تا آنجا فرض است، که از راه راست منحرف نشود. بنابراین نظرشان به تعبیر امروزی دموکراسی (democracy) و یا حکومت توده‌ها و عوام الناس بود. هر دو فرقه و گروه، در عقیده‌شان ثابت قدم و پایدار و با مخالفان عقیدتی و فکری خود همواره در جنگ و ستیز بودند. البته شیعه معتدل ولی خوارج بسیار سخت‌گیر و متعصب بودند. فرقه مرجئه که در مسئله تعیین امام و خلیفه تا حدی با خوارج هماهنگی داشت، یعنی خلافت را منصب مردمی می‌دانست، ولی بسیار معتدل و ملایم می‌نمود. در خصوص اعمال و افعال خلفا، و

همچنین رعایا نه تنها اصلاً سخت‌گیری نمی‌کرد، بلکه به ترویج نوعی مذهب تسامح و تساهل می‌پرداخت. سیاست آنها در واقع سیاست عفو و اغماض و گذشت بود. مرجیان نخستین و یا مرجئه سیاسی در آن روزگاران که جنگها و آشوبهای داخلی وحدت جامعه اسلامی را تهدید می‌کرد، بدون توجه به حق و حقیقت می‌خواستند به هر نحوی که شده میان توده‌ها صلح و مصالحه برقرار سازند و همه مسلمانان یعنی موحدان، و اهل قبله را تحت لوای توحید قلبی و یا توحید قلبی و زبانی فراهم آورند. و از تفرق و تشتت گروهها و تیره‌ها جلوگیری کنند.

آغاز پیدایش ارجای سیاسی: پایه و شالوده ارجای سیاسی همانند اعتزال سیاسی، در عصر صحابه نخستین در آخر خلافت عثمان در مدینه نهاده شد. عده‌ای همچون ابوبکره، عبدالله بن عمر (متوفی ۷۳) و عمران بن حصین از صحابه صدر اول از نزاعی که میان مسلمانان در آخر عهد عثمان رخ داد خود را کنار کشیدند و از هیچ کدام از طرفین دعوا جانبداری نکردند. آنها به حدیثی تمسک جستند، که ابوبکر آن را به صورت ذیل از رسول الله (ص) نقل کرده بود: «ستكون فتن القاعد فيها خير من

السَّاعِي إِلَيْهَا. أَلَا فَإِذَا تَزَلَّتْ أَوْ وَقَعَتْ، فَمَنْ كَانَ لَهُ إِبِلٌ فَلْيُلْحِقْ بِأَبِلِهِ وَ مَنْ كَانَتْ لَهُ غَنَمٌ فَلْيُلْحِقْ بِغَنَمِهِ وَ مَنْ كَانَتْ لَهُ أَرْضٌ فَلْيُلْحِقْ بِأَرْضِهِ. قَالَ فَقَالَ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ إِبِلٌ وَلَا غَنَمٌ وَلَا أَرْضٌ، قَالَ يُعْمِدُ عَلَى سَيْفِهِ فَيَدُقُّ عَلَى حَذِّهِ بِمَجْرٍ، ثُمَّ كَيْسُجٌ إِنْ اسْتَطَاعَ النَّجَاةَ»<sup>(۸)</sup> چنانکه ملاحظه می‌شود حدیث دلالت بر این دارد که انسان در زمان وقوع فتنه‌ها و آشوبها تا می‌تواند باید خود را دور نگه دارد و به اصطلاح سرش به کار خودش باشد و مقصود از عبارت آخر (يُعْمِدُ عَلَى سَيْفِهِ الخ) این است که شمشیر خود را بشکند تا راه دخول بر قتال بر وی بسته شود. که البته این طرز تفکر با روح و هدف اسلام که عدالت‌خواهی و حمایت و جانب‌داری از حق و حقیقت است سازگار نیامد و اکثریت اعلام اسلام و ائمه دین آن را نپذیرفتند.

نَوَوِي در شرح خود بر صحیح مسلم آورده است: «معظم صحابه و تابعین و عامه علمای اسلام گفته‌اند: در زمان وقوع فتنه‌ها و آشوبها واجب است، حق را یاری کرد و به جنگ و مقاتله با باغیان و متجاوزان پرداخت؛ همچنانکه خدای تعالی فرموده است: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتَ إِحْدَاهُمَا عَلَى

الأخرى فقاتلوا التي تبتغي حقن نفي إلى أمر الله»<sup>(۹)</sup>: اگر دو گروه از مؤمنان با هم کارزار کنند، میان آنها اصلاح کنید و اگر یکی بر دیگری ستم کرد، با آن که ستم می‌کند کارزار کنید تا به امر خدا برگردد. اما در عین حال چنانکه مذکور افتاد عده‌ای مخالفت کردند و دخول در فتنه‌هایی را که در میان مسلمانان رخ داده بود جایز ندانستند، ابوبکره صحابی و تنی چند جزوی حتی دفاع از نفس را نیز جایز نشناختند. و اما عبدالله بن عمر و عمران بن حصین و عده دیگر گفتند دخول در فتنه‌ها روا نیست، مگر قصد جان انسان کنند و جانش در خطر افتد، که در این حال دفاع از خود واجب است»<sup>(۱۰)</sup> نوبختی محمد بن حسن از اعلام قرن سوم و اشعری قمی (سعد بن عبدالله، متوفی ۳۰۱ یا ۲۹۹) از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام هم نوشته‌اند: عده‌ای با سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر بن خطاب، محمد بن مسلمه انصاری و أسامة بن زید کناره‌گیری کردند و خود را از جنگ و محاربه به نفع و یا به زیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام کنار کشیدند.<sup>(۱۱)</sup>

مرجئه سیاسی دچار نوعی حیرت و شک و تردید بودند: این عده که اشاره شد مشتی از صحابه صدر اولند، گوئی از قدرت

تشخیص میان حق و باطل و تصمیم‌گیری به موقع بی بهره و گرفتار نوعی وسواس بودند و از سیاست انفعالی و بی تفاوتی نسبت به حق و حقیقت پیروی می‌کردند؛ تا جایی که نتوانستند و شاید هم بنا بر مصالحی نخواستند، میان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام که به اتفاق فریقین و جمهور ائمت اسلامی خلیفه و جانشین بر حق پیامبر(ص) و به تعبیری از خلفای راشدین است و مخالفان و محاربان آن حضرت فرق بگذارند. اینها در واقع سردرگم و شکاک بودند، شکاکانی که شک آنها به دیگران از جمله غازیان نیز سرایت کرد. چنانکه ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، پس از آنکه طوایف و گروههایی را که بعد از قتل عثمان پیدا شدند به پنج گروه: شیعه عثمان، شیعه علی (علیه‌السلام)، مرجئه، جماعت و خوارج تقسیم می‌کند، دربارهٔ مرجئه می‌نویسد: «مرجئه، شکاک بودند، آنها غازیان و جنگجویانی بودند که در خارج مدینه (ظاهراً با کفار) می‌جنگیدند. وقتی که از مدینه بیرون شدند، مردم وحدت عقیده و اتحاد کلمه داشتند. و چون پس از قتل عثمان به مدینه برگشتند دیدند در میان مردم اختلاف است. عده‌ای از عثمان و یارانش طرفداری می‌کنند و می‌گویند عثمان و

یارانش بر حق بودند و او بناحق و مظلوم کشته شده است. عده‌ای دیگر طرفدار علی علیه‌السلام هستند، او و یارانش را برای حکومت و اقامهٔ عدل سزاوارتر می‌شناسند. آنها در مقابل اختلاف‌کنندگان ایستادند و گفتند: همه آنها ثقه بودند. ما همه را تصدیق می‌کنیم و از هیچ یک بیزاری نمی‌جوئیم، به کسی لعنت نمی‌فرستیم، از هیچ کس اظهار نفرت نمی‌کنیم و امر آنها را به حکم خدا به تأخیر می‌اندازیم تا او خود میان آنها داوری و حکومت کند<sup>(۱۲)</sup>. ابن عساکر آنجا هم که از محارب بن دثار (متوفی ۱۱۶) سخن می‌گوید، مرجئه را نخستین کسانی می‌شناسد که دربارهٔ علی علیه‌السلام و عثمان قائل به ارجأ بودند نه به ایمانشان شهادت می‌دادند و نه به کفرشان؛ و کان من المرجئة الا ولی الذین کانوا یرجئون علیاً و عثمان و لایشهدون بایمان و لا یکفر<sup>(۱۳)</sup>.

به نظر من این گرایش به عدم دخول در جنگهایی که پس از قتل عثمان میان مسلمانان رخ داد پایه و اساس ارجای سیاسی است ولی ارجا به صورت یک مذهب و مکتب سیاسی پس از جنگهای جمل، صفین و ظهور خوارج و جنگ نهروان که در زمان خلافت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام اتفاق افتاد و شهادت آن حضرت و صلح امام حسن

مجتبی علیه‌السلام با معاویه و خلاصه خلافت رسیدن معاویه رسمیت یافت. و در مقابل خوارج گروهی به نام مرجئه در جامعه اسلامی شناخته شد و در کتب تواریخ و فرق ثبت گردید. بعداً خواهیم گفت که بنابر مشهور واضع ارجای سیاسی حسن بن محمد حنفیه است.

ارجای سیاسی نوعی مصلحت‌اندیشی: چنانکه اشاره شد ارجای سیاسی پس از قتل عثمان پدید آمد، ولی پس از خلافت رسیدن امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و جنگهای مهیبی (جمل، صفین و نهروان) که در زمان خلافت آن امام عظیم‌الشأن رخ داد و بعد از ظهور خوارج که حاصل جنگ صفین و واقعه حکمیت بود و بعد از صلح امام حسن مجتبی علیه‌السلام با معاویه که خلافت اسلامی را برای معاویه هموار ساخت رسمیت یافت. زیرا در این وقت خصومت میان شیعه یعنی پیروان خالص امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و فرقه خوارج و امویان یعنی مخالفان و دشمنان سرسخت آن حضرت وحدت جامعه اسلامی را بیش از پیش تهدید می‌کرد. خوارج علی علیه‌السلام، عثمان و قائلان به تحکیم را آشکارا تکفیر می‌کردند و لعن می‌فرستادند. شیعه هم ابوبکر، عمر، عثمان و یاران و ناصران آنها و

خوارج را حداقل مذمت و نکوهش می‌کردند و هر دو گروه به تکفیر و نکوهش امویان می‌پرداختند و آنها را مسلمانان دروغین، غاصب و برای خلافت و حکومت ناصالح می‌شناختند. امویان هم آنها را گمراه و برای حکومت خود خطرناک می‌انگاشتند و با همه این گروهها می‌جنگیدند. اما مرجئه که تمام گروههای مخالف و مستخاصم را ولو بظاهر مؤمن می‌دانستند و به تأویل و اجتهاد در دین و معذور بودن مُتَأَوَّل و مُجْتَهِدِ مَخْطِی قائل بودند، مصلحت خود و شاید مصلحت آلی جامعه را هم در آن می‌دیدند، که جهت فزونی جماعت مؤمنان و مسلمانان و حفظ صلح و آرامش در جامعه، تمام کسانی را که ولو به ظاهر شهادت به وحدانیت خدا و رسالت محمد(ص) می‌دهند مسلمان و مؤمن بشمار آورند. آنها تأکید و تصریح می‌کردند، که همه قائلان به توحید و رسالت محمد(ص) در این جهان مشمول احکام اسلامند ریختن خون و همچنین تَهَب و غارت اموال هیچ فردی از آنها جایز نیست. البته همه مُصِیْب نیستند، برخی مصیب و برخی خطاکارند، ولی ما نمی‌توانیم مخطی را تشخیص دهیم، که از سرّ و باطن مردم آگاهی نداریم. و فقط خداوند است که عالم به اسرار و خفیات است. بنابراین درباره آنها حکمی نمی‌کنیم و

حکم آنها را به تأخیر می‌اندازیم، تا خدا خود در آن جهان درباره آنها حکم کند.

ارجاء تأیید حکومت امویان: بنابراین، موقف مرجیان در قبال حکومت غاصبانه و دنیاوی امویان موقف تأیید بود، که برخلاف شیعه، خوارج و پارسایان مسلمان، حکومت آنها را حکومت، بلکه خلافت مشروع می‌انگاشتند، نماز پشت سر آنها را صحیح و جنگ و قتال و به اصطلاح خروج بر آنها را جز در موارد خاصی ناروا می‌دانستند و تا می‌توانستند به توجیه افعال و اعمال ناروای آنها می‌پرداختند و بدین ترتیب حکومت نامشروع خلفای ستمکار اموی را تأیید می‌کردند و توده‌ها و قشرهای کم‌فرهنگ، و بی‌فرهنگ و بی‌تفاوت و راحت‌طلب و دنیا دوست را به دنبال خود می‌کشاندند، زیرا همه این اقشار مصلحت‌ظاهری و منفعت‌آنی خود را در آن می‌دیدند، که از حاکمان وقت، اعم از عادل و ظالم و حق و ناحق پیروی کنند. حاصل اینکه مرجیان و پیروان آنها، به اصطلاح نوبختی «اتباع ملوک و اعوان کلّ من غلب» بودند. نوبختی نوشته است: «چون علی علیه السلام به شهادت رسید، پیروان او، جز عده قلیلی از شیعه و قائلان به امامت آن حضرت بعد از پیامبر(ص) و پیروان طلحه و زبیر و عایشه

به معاویه بن ابوسفیان پیوستند و همراه با وی فرقه واحدی تشکیل دادند. «و هم السّواد الأعظم و أهل الحشو و أتباع الملوک و أعوان کلّ من غلب أعنی الذّین التّقوا مع معاویه فسّموا جميعاً المرّجئة، لأنّهم تولّوا المختلفین جميعاً و زعموا أنّ أهل القیلة کلّهم مؤمنون باقرارهم الظاهر بالایمان و رجوا لهم جميعاً المغفرة»<sup>(۱۴)</sup> شگفتا با این که مأمون خلیفه نامدار عباسی هم که خود معتزلی و از مروّجان و حامیان سرسخت مذهب اعتزال بود ارجاء را تأیید کرد و آن را با سیاست سازگار یافت و گفت: «الارجاء دین الملوک»! (ارجاء دین پادشاهان است)<sup>(۱۵)</sup>.

خلفای اموی حامیان مرجئه سیاسی: خلفای اموی که اغلب نه متدین بودند و نه متق و پارسا، بلکه حتی نه متظاهر به دینداری و پارسایی، اندیشه‌های سیاسی - مذهبی مرجیان را که اساسش تسامح و سهل‌انگاری در دین بود با روح و باطن حکومت خود، که در واقع حذف و کنار گذاشتن دین از سیاست یعنی دنیامداری و به اصطلاح امروزی حکومت Secularism بود موافق و سازگار یافتند، لذا به حمایت از آنها پرداختند و با آنها به ملاطفت و ملایمت رفتار کردند، که در تاریخ دیده نشده، که خلیفه‌ای از خلفای اموی، با یک مرجعی صرفاً به



علت ارجایش به خصومت و جنگ و ستیز پردازد؛ در صورتی که شیعه را به علت تشیع، معتزلی را به علت اعتزال و خارجی را به علت خارجی بودنش تا می توانستند آزار و اذیت می کردند، بلکه هرگاه مرجعی را می شناختند به وی محبت می کردند و مقام و منصبش می دادند. چنانکه یزید بن مهلب (۵۳-۱۰۲) ثابت قطنه را که از شعرای مرجیه بود، سرپرست برخی از نواحی خراسان کرد. ثابت هم پس از قتل یزید بن مهلب در قتل وی مرئی بسیار سرود.<sup>(۱۶)</sup> البته در عهد مروان بن محمد (مقتول ۱۲۷) آخر خلفای بنی امیه، امویان حارث بن سُرَیج (مقتول ۱۲۸) را که از زعمای مرجئه است به قتل رسانده اند، ولی آن نه به علت ارجایش بلکه به علت خصومت‌های شخصی و یا به جهت گرایش وی به بنی عباس بوده است.

ارجای کلامی فلسفی: چنانکه اشاره شد، مذهب ارجا در آغاز پیدایش یعنی در صدر اول و عصر اموی صرفاً سیاسی - دینی بود و واضع آن عده‌ای از صحابه نخستین بودند، که نام برخی از آنها گذشت، اما به تدریج از اهمیت سیاسی آن کاسته شد. در اواخر عهد اموی و به ویژه در دوره عباسی که بحث‌های فلسفی رونق یافت، مانند

سایر مذاهب به صورت کلامی فلسفی مطرح شد و این سوال پیش آمد که اصولاً اسلام چیست، ایمان چیست، کفر چیست؟ آیا اسلام با ایمان فرق دارد یا نه؟ آیا ایمان فقط تصدیق قلبی است، یا تصدیق قلبی و اقرار زبانی، و یا مجموع تصدیق قلبی، اقرار زبانی و عمل به ارکان دین از قبیل نماز، روزه، زکات، خمس، حج و... است. به عبارت دیگر آیا ایمان بسیط است و یک رکن دارد، یا مرکب است، دو رکن دارد و یا سه رکن؟ کثیری از مرجئه گفتند ایمان فقط تصدیق به قلب یا به عبارت دیگر معرفت و شناخت خداوند است. اگر کسی در باطن و قلب ایمان آورد، مؤمن و مسلم شناخته می شود اگرچه در زبان اقرار نکند و حتی اگر متظاهر به فسق باشد. بنابراین اقرار زبانی و عمل به ارکان دین اجزای ایمان نیستند. دلیل آنها این بود که قرآن به زبان و لغت عرب نازل شده. «و الايمان في اللغة التصديق فقط» و اما اقرار زبانی و عمل به ارکان و جوارح در لغت تصدیق نامیده نمی شود. بنابراین نه ایمان است و نه جزء ایمان. در قرآن مجید هم آمده است: «و ما انت بمؤمن لنا و لو كُنَّا صادقين»<sup>(۱۷)</sup> ای بمصدق ما حدتناک به. در حدیث هم وارد شده است که: «الایمان أن تؤمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله ای

اساسی مرجئه کلامی هم تحدید و تعریف ماهیت ایمان و مسائل مربوط به آن و داخل نبودن عمل در مفهوم و ماهیت اسلام و ایمان است.

البته فرقه مرجئه با گذشت زمان و تغییر اوضاع و احوال مانند سایر فرق در مسائل کلامی با هم اختلاف نظر پیدا کردند و به فرقه‌های متعدد منفرق شدند که در آینده درباره آنها بحث خواهد شد.

واضع ارجا حسن بن محمد حنفیه و مکان آن مدینه است: به نظر بعضی واضع ارجا به صورت مطلق حسن بن محمد حنفیه از احفاد امیرالمؤمنین علی علیه السلام شناخته شده است، که معاصر خلیفه صالح اموی عمر بن عبدالعزیز بوده و در سال ۱۱۰ هجری در گذشته است.<sup>(۲۰)</sup>

زیرا درست است، چنانکه قبلاً اشاره شد مشتق از صحابه صدر اول که نامشان گذشت قولاً و عملاً در فتنه‌ها و آشوبها و جنگهای داخلی که پس از قتل عثمان و خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پدید آمد شرکت نکردند و به نوعی ارجا، یعنی ارجای سیاسی عقیده داشتند، ولی طبق مدارک معتبر از جمله نامه‌ای که از حسن به دست آمده ارجا به عنوان یک مذهب رسمی به دست وی بنیان یافته است. البته آنچه در

تصدیق. اما مخالفان آنها می‌گفتند، اگرچه ایمان در لغت به معنای تصدیق به قلب است، ولی شارع معانی لغوی الفاظ را غالباً تغییر داده و در معنای مخصوصی به کار برده است، یعنی منقولات شرعی، مانند صلوات که در لغت به معنای دعاست ولی شارع آن را به عبادت مخصوصی که معروف است اطلاق کرده است. لفظ ایمان هم از این قبیل است. چنانکه در آیه «و ماکان الله لیضیع ایمانکم»<sup>(۱۸)</sup> از سیاق آیه استفاده می‌شود که مقصود از ایمان نماز به بیت المقدس است پیش از نسخ آن.

عده‌ای از مرجئه هم ایمان را مرکب از دو جزء تصدیق قلبی و اقرار زبانی دانستند و تأکید کردند که تصدیق قلبی به تنهایی کافی نیست، اقرار زبانی هم لازم است<sup>(۱۹)</sup> بنابراین اگر کسی قلباً تصدیق ولی در زبان اقرار نکند او مسلم و مؤمن شناخته نمی‌شود. اما این عده هم عمل را جزء ایمان قرار ندادند. بنابراین باید گفت تمام فرق مرجئه به اتفاق کلمه، عمل را نه داخل در مفهوم ایمان دانستند، و نه رکنی از ارکان آن. اما مخالفان آنها یعنی، معتزله و خوارج تأکید کردند که ایمان مرکب است و سه رکن دارد: تصدیق قلبی، اقرار زبانی و عمل به ارکان. خلاصه همچنانکه اساس اعتزال اصول خمس و اساس تشیع مسئله امامت است، مسئله

چنانکه اشاره شد منابع معتبری در دست است. از جمله نامه‌ای است که او خود نوشته و دستور داده آن را برای مردم بخوانند. این نامه اخیراً به همت آقای فان اس خاورشناس آلمانی بر پایه نسخه خطی کتابخانه ظاهریه دمشق<sup>(۲۳)</sup> در سال ۱۹۷۴ در بیروت در مجله Arabica به چاپ رسیده است من این نامه را دیدم چند برگگی بیش نیست.

ارباب تواریخ و تراجم هم در آثار خود از نامه مزبور اسم برده و فقراتی نقل کرده‌اند. ما در این باره علاوه بر متن نامه یاد شده به روایت و نقل ابن حجر (احمد بن علی بن حجر عسقلانی، متوفی ۸۲۵ هـ) در کتاب تهذیب التهذیب وی اکتفا می‌کنیم. ابن حجر نوشته است: حسن بن محمد بن علی بن ابیطالب، مکنی به ابو محمد و پدرش معروف به ابن حنفیه، از پدرش، از ابن عباس، سلمه بن الاکوع، ابوهریره، ابوسعید، عایشه، جابر بن عبدالله و دیگران روایت کرده و عده‌ای هم، از جمله عمرو بن دینار، عاصم بن عمر بن قتاده، زهری (محمد بن مسلمان، متوفی ۱۲۲)، ابان بن صالح، قیس بن مسلم، عبدالواحد بن این از وی روایت کرده‌اند. مُصعب زبیری، مُغیره بن مقسم و عثمان بن ابراهیم حاطبی. گفته‌اند او (حسن) اولین کسی است، که

اغلب منابع آمده و ما ذیلاً بدانها استناد خواهیم کرد، ارجای حسن ارجای سیاسی بوده ولی بنابر نوشته برخی از ارباب فن حسن به ارجای کلامی نیز معتقد بوده و نخستین کسی است که آن را علنی کرده است. قاضی عبدالجبار در طبقات المعتزله خود پس از اشاره به اختلاف مسلمانان بعد از صدر اول، یعنی همان ارجای سیاسی و گزارش قول معتزله، خوارج و مرجئه در ماهیت ایمان، یعنی ارجای کلامی، نوشته است: «و یقال إنَّ هذا القولَ حَدَّثَ فی ایام الحسن بن محمد بن الحنفیه، و أنه أوَّل مَنْ أَظْهَرَ»<sup>(۲۴)</sup> بنابراین می‌توان گفت که محل ظهور ارجا به طور مطلق مدینه و خانه یا مدرسه محمد حنفیه بوده است. گفتنی است مذهب اعتزال هم که ماهیة متضاد با ارجای کلامی است، در همان مدرسه نشأت یافته است! زیرا ابوهاشم فرزندی دیگر محمد حنفیه (متوفای ۹۸ هجری) مؤسس مذهب اعتزال شناخته شده است. ابن‌المرتضی در طبقات خود آورده است: «و سند المعتزلة لمذهبهم أوضح من الفلق إذ يتصل إلى واصل و عمرو اتصالاً ظاهراً شاهراً و هما أخذتا عن محمد بن علی بن ابیطالب و ابنه ابی‌هاشم عبداللّه بن محمد»<sup>(۲۵)</sup>.

اما در خصوص ارجای سیاسی حسن،

درباره ارجاء سخن گفته و در خلافت عمر بن عبدالعزیز مرده و بلاعقب بوده است. ابن سعد (ظاهراً مقصود ابن سعدی واقدی صاحب الطبقات الکبری است) گفته است حسن از ظرفا و فضالی بنی هاشم بوده و در فضل و شکل بر برادرش ابوهاشم برتری داشته و نخستین کسی است که در ارجاء سخن گفته است. زهری گفته است حسن و عبدالله (مقصود ابوهاشم است) پسران محمد هر دو برای ما حدیث نقل کردند، ولی به روایتی حسن موثقتر و حدیثش پسندیده تر بود. و محمد بن اسماعیل جعفری گفته عبدالله بن سلمه بن اسلم از پدرش از حسن بن محمد برای ما حدیث نقل کرد و گفت حسن از موثقترین مردم در میان مردم است. و سفیان از عمرو بن دینار نقل کرد که زُهری از غلامان حسن بن محمد بوده و ابن حبان گفت حسن از عالمان مردم به اختلاف (اختلاف آرا و مذاهب) بوده است و سلام بن ابی مطیع از ایوب نقل کرد که من از ارجاء بیزارم اولین کسی که درباره ارجاء سخن گفت مردی از اهل مدینه بود، که به وی حسن بن محمد می‌گفتند.

و عطاء بن سائب از زاذان و میسره نقل کرده که آنها بر حسن بن محمد وارد شدند و او را به جهت کتابی که در ارجاء نوشته

مذمت کردند و او به زاذان گفت: ای ابو عمر، من دوست می‌داشتم که می‌مردم و آن کتاب را نمی‌نوشتم. خلیفه گفت او در سال ۹۹ یا ۱۰۰ مرده. در تاریخ وفات وی جز آن هم گفته شده است. (۲۴)

به روایت مقریزی حسن کتابهای خود را (شاید مقصود همان کتاب مذکور باشد) به امصار و بلاد می‌فرستاده و مردم را به ارجاء دعوت می‌کرده است. (۲۵)

ابن حجر که خود نامه حسن را دیده گفته است: ارجاء حسن غیر ارجایی است، که متعلق به ایمان است و اهل سنت از آن خرده گرفته‌اند. زیرا من به کتاب حسن بن محمد که ابن عمر عدنی (متوفی ۲۴۳) در آخر کتاب الایمان خود آورده واقف شدم. ابن عمر گفته که: ابراهیم بن عیینه (متوفی ۱۹۹) از عبدالواحد بن ایمن حدیث کرد و گفت: حسن بن محمد به من دستور داد این کتاب را برای مردم بخوانم. آغاز نامه: «اما بعد من شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم». پس از آن کثیری در موعظه و وصیت به کتاب خدا و پیروی از آنچه در آن آمده ذکر کرده و اعتقاد خود را بیان داشته سپس در آخر کتاب گفته است: ما ابوبکر و عمر را دوست می‌داریم زیرا ما در خصوص آنها با امت نجنگیدیم و در کار آنها شک و تردید نداریم و اما حکم

کسانی را که بعد از آنها آمدند و داخل فتنه شدند به تأخیر می‌اندازیم و امرشان را به خدا واگذار می‌کنیم الی آخر<sup>(۲۶)</sup> ابن حجر پس از ذکر مطالب فوق نظر می‌دهد: آن معنائی که حسن درباره آن سخن گفته این است که او در مخطی یا مصیّب بودن دو طایفه متقاتل که در فتنه با هم می‌جنگیدند، رأی قاطع نداشته و امر و حکم را درباره آنها به تأخیر می‌انداخته است، اما ارجائی که متعلق به ایمان است، بدان نرسیده بنابراین ایرادی بر وی وارد نیست و خدا داناتر است.<sup>(۲۷)</sup> ملاحظه می‌شود طبق گزارش ابن حجر<sup>(۲۸)</sup> ارجای حسن صرفاً سیاسی است و او درباره ارجای کلامی و فلسفی یعنی که عمل از ارکان اسلام و ایمان است یا نه؟ سخنی نگفته و حکمی نداده است.

به روایتی واضح ارجا (ظاهراً ارجای کلامی) حسان بن بلال بن حارث مُزَنِّی در بصره است. بعضی هم گفته‌اند اولین کسی که ارجاء را وضع کرد اباسلت سَمان است که در سال ۱۵۲ مرده است.<sup>(۲۹)</sup>

ناگفته نماند که مؤلف تبصرة العوام فی مقالات الانام هم به طور مطلق و بدون فرق، میان ارجای سیاسی و کلامی نوشته است: و ظهور مرجعیان در زمان مأمون بن هرون الرشید بود.<sup>(۳۰)</sup>

اختلافات مرجئه: مرجئه پس از اتفاق در اینکه عمل رکن ایمان نیست و مرتکب معصیت کبیره که توبه نکرده مسلمان و مؤمن بشمار می‌آید و احکام اسلام در دازین: دنیا و آخرت درباره وی اجرا می‌شود، در مسائل مختلف با هم اختلاف کردند، از جمله: اختلاف در مفهوم ایمان، اختلاف در مفهوم کفر، اختلاف در خصوص معاصی، که همه کبیره‌اند، یا برخی کبیره و برخی صغیره، اختلاف در اینکه آیا مقلد در ایمان مؤمن است یا نه؟ اختلاف در اخباری که از سوی خداوند وارد شده و ظاهر آنها عموم است، اختلاف در امر و نهی، برخی گفتند امر و نهی بر خصوص است، مگر دلیلی بر عموم بیاید، برخی دیگر بر عکس گفتند بر عموم است مگر اینکه دلیلی بر خصوص باشد. همچنین اختلاف در تخلید کفار در آتش، که آیا خداوند کافران را مغلّد در آتش می‌کند یا نه، اختلاف در تخلید فجّار اهل قبله در آتش، که آیا رواست خداوند آنها را در آتش مغلّد سازد یا نه؟ اختلاف در غفران و آمرزش کبائر با توبه در اینکه آن تفضّل است یا استحقاق، اختلاف در معاصی انبیا، در اینکه آیا کبائر است یا نه؟ اختلاف در موازنه و إحباط در اینکه ایمان و به طور کلی حسنات سیئات را إحباط می‌کند یا نه؟ اختلاف در

اِکْفار متأولین در اینکه می توان متأول را تکفیر کرد یا نه: برخی گفتند ما هیچ متأولی را تکفیر نمی کنیم مگر با اجماع امت بر تکفیر وی، برخی تنها به تکفیر کسانی پرداختند که قول آنها را در قدر و توحید رد می کنند و بالاخره برخی دیگر گفتند کفر فقط جهل به خداست و جز جاهل به خدا تکفیر نمی شود، اختلاف در عفو از مظالم بندگان خدا، برخی گفتند عفو فقط از جانب خداوند است به این صورت که در روز قیامت به مظلوم عوض می دهد و او ظالم را می بخشد، برخی دیگر گفتند عفو همه گناهکاران چه مربوط به خدا باشد و چه مربوط به بندگان او، عقلاً در دنیا جایز است. اختلاف در توحید: برخی قائل به قول معتزله یعنی تنزیه شدند و برخی دیگر قائل به تشبیه، اختلاف در رؤیت، برخی مانند معتزله آن را نفی کردند و برخی دیگر آن را در آخرت جایز و واقع دانستند، اختلاف در قرآن، برخی قرآن را مخلوق دانستند برخی غیرمخلوق و برخی دیگر قائل به توقف شدند، اختلاف در ماهیت باری تعالی برخی گفتند خداوند ماهیت دارد ولی ما آن را در دنیا درک نمی کنیم، اما در آخرت خداوند برای ما حس ششمی خلق می کند، که بدان وسیله ماهیتش را درک می کنیم، برخی دیگر ماهیت را از خدا نفی و انکار

کردند، اختلاف در قدر، برخی به قول معتزله گرویدند، اختلاف در اسماء و صفات خداوند، برخی به قول معتزله متناهی شدند و برخی دیگر به قول ابن کلاب و صفاتیّه (۳۱) فرق مختلف مرجئه: مرجئه در اثر این اختلافات مانند سایر فرقه ها به تدریج و مرور زمان به طوایف و گروه های مختلف متفرق شدند، که نام و نشان و آرا و عقایدشان در کتب تواریح و فرق و مقالات ثبت و ضبط شده است. شهرستانی مرجئه را نخست به چهار طایفه تقسیم کرده: مرجئه خوارج، مرجئه قدریّه، مرجئه جبریه و مرجئه خالصه (۳۲).

مرجئه خوارج (شَبِیْهَیْهِ پیروان شَبِیْب بن یزید شیبانی خارجی مغروق سال ۷۷) گروهی از خوارجند که در مورد شخصی به نام صالح بن مسرَح (مستوفی ۷۶) و «فرقه راجعه» که یکی از طوایف خوارجند و از صالح برگشته اند، توقف کرده و گفته اند: ما نمی دانیم آنچه صالح حکم کرده حق است، یا جور همچنانکه نمی دانیم آنچه «راجعه» شهادت داده اند حق است یا جور. بنابراین آنها در این مورد حکم را به تأخیر انداختند و خوارج از آنها بیزار شدند و آنها را مرجئه خوارج نام نهادند. (۳۳)

مرجئه قدریّه با قول به ارجاء قائل به قدر

و موافق قدریه یعنی معتزله و برخلاف جبریان قائل به اختیارند. محمد بن شیبب صالحی، خالدی و غیلانیه اصحاب غیلان دمشق از مرجئه قدریه‌اند. غیلان اولین کسی است که قول به قدر و ارجاء را ظاهر ساخت (۳۴).

مرجئه جبریّه در ایمان قائل به ارجاء و در اعمال قائل به جبرند (۳۵).

اما مرجئه خالصه. شهرستانی آنها را شش گروه (۳۶) بغدادی، اسفرائینی و عضدالدین ایجی پنج گروه (۳۷) شمرده‌اند. اشعری آنها را به طور کلی دوازده فرقه شناخته و درباره عقاید و افکار و موارد اتفاق و اختلافشان به تفصیل سخن گفته (۳۸) که آموزنده است ولی ما به علت احتراز از اطناب از نقل آن خودداری می‌کنیم و به گزارش اسفرائینی که همراه با نوعی تساهل ولی کوتاهتر از گزارش اشعری، بغدادی و شهرستانی است اکتفا می‌کنیم:

۱- یونسیّه: اتباع یونس بن عون. یونس می‌گفت: ایمان در قلب و در زبان است و حقیقت آن معرفت خدای سبحان. محبت به او و خضوع به او و تصدیق رسولان و کتابهای اوست. معرفت آنها فی الجمله - نه به تفصیل - ایمان است. هیچ خصلتی از خصال ایمان نه ایمان است و نه بعض آن بلکه ایمان

جمله آنهاست.

۲- غسانیه: اتباع غسان مرجئی که می‌گفت: ایمان اقرار به خدا، محبت به او و تعظیم به اوست. او برخلاف قول ابوحنیفه که قائل بود ایمان زیادت و نقصان نمی‌پذیرد، می‌گفت قبول زیادت می‌کند ولی نقصان نمی‌پذیرد، همچنین برخلاف یونسیه، می‌گفت هر خصلتی از خصال ایمان بعض ایمان است.

۳- تومنیّه: اصحاب ابو معاذ تومنی (تومن روستائی در مصر) که می‌گفت: ایمان چیزی است که، ترا از کفر حفظ می‌کند، و ایمان نامی است که بر خصال کثیری اطلاق می‌شود، اگر کسی یکی از آن خصال را ترک کند کافر می‌گردد. یک خصلت از آن خصال نه ایمان نامیده می‌شود و نه بعض ایمان، می‌گفت اگر کسی فریضه‌ای از فرایض را که در نزد وی از ایمان بشمار می‌آید ترک کند «بقال فیه فسق و لایقال إنه فاسق». می‌گفت فاسق علی الاطلاق کسی است که جمیع خصال ایمان را ترک و همه آنها را انکار کند.

۴- ثوبانیّه: اتباع ابو ثوبان مرجئی است که می‌گفت: ایمان اقرار به خدا و رسولان او و به هر چیزی که وجودش در عقل مفروض است (یعنی فعل آن عقلاً واجب است). او برخلاف فرقه‌های دیگر قول به واجبات عقلی را افزوده است (یعنی همچون معتزله

قائل به واجبات عقلی شده است).

۵- مَرِیْسِيَه (متوفی ۲۱۸): اصحاب پسر مَرِیْسِي است، که مرجئه بغداد از اتباع اوست. او در فقه بر مذهب ابویوسف قاضی سخن می‌گفت ولیکن برخلاف ابویوسف قرآن را مخلوق می‌دانست. او مهجور فریقین بود. با شافعی مناظره کرد (۳۹). بغدادی توضیح داده که بشر در فقه بر رأی ابویوسف قاضی بود ولی وقتی که قول به خلق قرآن را اظهار کرد ابویوسف وی را ترک کرد و صفاتیّه از وی اعراض کردند و چون در قول به اینکه خدای متعال خالق اکساب بندگان است و استطاعت با فعل است با صفاتیّه موافقت کرد معتزله به تکفیرش پرداختند، بنابراین، مهجور هر دو گروه: صفاتیّه و معتزله شد. (۴۱)

مرجئه اهل السنّه: مؤلفان کتب فرق علاوه بر فرق مذکور از فرقه‌ای به نام «مرجئه اهل السنّه» سخن گفته و این عنوان را به علمای احناف اوائل یعنی ابوحنیفه و اصحابش اطلاق کرده‌اند. شاید بدین جهت که آنها در برابر خوارج و برخلاف آنها، عمل را از ارکان ایمان نشناختند و مرتکب معصیت کبیره را که توبه نکرده واجب‌القتل ندانستند. به روایتی اولین کسی که اهل جماعت را مرجئه نامید نافع بن ازرق خارجی (مقتول

۶۵) است (۴۱) ابوالحسن اشعری در مقالات الاسلامیین ابوحنیفه و اصحاب او را فرقه نهم مرجئه می‌شناسد و می‌نویسد به زعم آنها ایمان معرفت خدا و اقرار به او و معرفت رسول و اقرار به آنچه او از طرف خداوند آورده است فی الجمله نه به تفصیل. اما پس از آن از ابوعثمان آدمی نقل می‌کند که ابوحنیفه و عمر بن ابی عثمان شمیری در مکه با هم ملاقات کردند. عمر از ابوحنیفه پرسید: کسی که عقیده دارد خداوند گوشت خنزیر را حرام کرده اما احتمال می‌دهد، خنزیری که خداوند حرامش کرده این عین نیست او مؤمن است یا نه؟ ابوحنیفه پاسخ داد مؤمن است. باز به وی گفت کسی که عقیده دارد خداوند حجّ کعبه را واجب کرده، اما احتمال می‌دهد که آن جز این کعبه باشد که در مکان فعلی واقع است مؤمن است یا نه؟ ابوحنیفه پاسخ داد مؤمن است باز پرسید اگر کسی گفت که می‌دانم خداوند محمد (ص) را مبعوث کرده و او رسول خداست، اما نمی‌دانم شاید او زنجی باشد آیا مؤمن است؟ گفت مؤمن است. (۴۲)

شهرستانی عقاید فوق را از غسان کوفی نقل می‌کند و با شگفتی می‌نویسد که غسان مذهب خود را به ابوحنیفه نسبت می‌دهد. شهرستانی ابوحنیفه را از این نوع عقاید بری



می‌داند و آن نسبت را کذب و دروغ می‌خواند (۴۳).

مرحوم شیخ محمد زاهد بن حسن کوثری محقق مصری نیز در مقام دفاع از ابوحنیفه او را از این نسبت تبرئه می‌کند و ارجاء ابوحنیفه را، فقط در این می‌داند که عمل رکن ایمان نمی‌باشد و آن را «ارجاء سنت» می‌نامد و می‌نویسد: «ولکن هذا ارجاء سنّة لا یعدوه الحق (۴۴)». ما در آینده نیز درباره ارجای ابوحنیفه و پیروان وی سخن خواهیم گفت.

فروع مسئله ایمان: در گذشته اشاره شد که مسأله اصلی و محوری مرجئه مسأله ایمان است که آنها متفقاً عمل را از اجزا و ارکان ایمان بشمار نیاوردند، اما از این اصل مسائلی متفرّع شد از جمله:

۱- ایمان زیاد و کم می‌شود یا نه؟

با توجه به محوریت تعریف ایمان این بحث پیش آمد، که آیا ایمان زیاد و کم می‌شود یا نه و آیا ایمان صحیح درجاتی دارد یا نه؟ مرجئه نظر به تعریف ایمان به تصدیق قلبی یا تصدیق قلبی با اقرار زبانی و نسی عمل از رکنیت، ایمان را بسیط دانسته و تأکید کردند که آن زیاد و کم نمی‌شود. زیرا تصدیق مقول به تشکیک نیست اقرار زبانی هم یا هست و یا نیست. بنابراین برای زیادت نقصان ایمان

وجهی نیست. آنها در برابر کسانی که عمل را از ارکان ایمان قرار داده و آن را قابل زیادت و نقصان می‌دانستند و به آیه «وَ إِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (۴۵)». و «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ (۴۶)». و «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَ جِلَّتْ قُلُوبُهُمْ إِذَا نُنزِلَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۴۷)» استدلال می‌کردند، به تأویل این آیات پرداخته و گفتند: وقتی که این آیات نازل شد، تصدیق به چیزی که قبلاً در آنها نبود افزوده شد. بنابراین ایمانی که فزونی یافت ایمان به معنی تصدیق به خدا نیست، بلکه تصدیق به معنای آیه و چیزی است که آیه بدان خبر داده است.

۲- مرتکب کبیره مخلد در آتش نیست. زیرا طبق نظر مرجئه او به هر حال مؤمن است و مؤمن مخلد در آتش نمی‌ماند. آنها در برابر مخالفان خود: معتزله و خوارج که می‌گفتند مرتکب کبیره برای همیشه در آتش می‌ماند و به آیاتی همچون «وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَنْعَدْ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (۴۸)» «وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَعَزَاوُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ

عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَاباً عَظِيماً» (۴۹)  
 استشهاد می‌کردند، آیات مذکور را تاویل کردند. در مورد آیه اول گفتند آیه ناظر به کسانی است، که به تمام احکام الهی بی‌اعتنا هستند و از همه حدود او تعدی می‌کنند و اینها همان کافران هستند بنابراین شامل کسانی نمی‌شود که به برخی از حدود الهی تجاوز می‌کنند نه به همه آنها. و در خصوص آیه دوم گفتند آیه در مورد کسانی است که مؤمن را به علت مؤمن بودنش به قتل می‌رسانند. بنابراین مخصوص کافران است، که فقط کافران هستند که مؤمن را بدین وضع به قتل می‌رسانند.

۳- تخلف از وعده بر خداوند روا نیست ولی تخلف از وعید جایز است که آن نه تنها زشت و قبیح نیست بلکه فضل است. (۵۰)  
 انعکاس مذهب ارجاء در ادبیات تازی:

عده‌ای از شعرای معروف عرب افکار مرجئه را موافق طبع و مشرب و راه و روش خود یافتند و آن را در اشعار و سروده‌های خود به تصویر کشیدند، که ابوالفرج اصفهانی در الاغانی و دیگران به نقل آنها پرداخته‌اند. از جمله این شاعران ثابت قطنه شاعر سرشناس عهد اموی و ابونواس (ابوعلی حسن بن هانی (۱۳۶ یا ۱۴۵ - ۱۹۵ یا ۱۹۶ یا ۱۹۸) شاعر نامدار عصر عباسی است که

مذهب فلسفی و دینیش در زندگانی بر رای مرجئه بوده (۵۱). این شاعران که در دربارها و کاخهای خلفای اموی و عباسی در هلو و لعب و عیاشی و خوشگذرانی روزگار می‌گذرانیدند، مذهب ارجاء را در توجیه افعال و اعمال خود و ممدوحان و ولی نعمتان خود و نیز در امید به عفو و گذشت خداوندگار دستاویز خوبی شناختند، در تعریف و ترویج آن، اشعار و ابیاتی سرودند که ما در اینجا برای نمونه ابیاتی نقل می‌کنیم.  
 ثابت قطنه سروده است:

«یا هندی فاستمعی لی این سیرتنا  
 أن نعبد الله لم نُشرك به أحداً  
 تُرجی الامور إذا كانت مشبهة  
 وَ نَصَدُّ الْقَوْلَ فِيمَنْ جَارٍ أَوْ عَنَدَا  
 الْمُسْلِمُونَ عَلَى الْإِسْلَامِ كُلِّهِمْ  
 وَ الْمَشْرُكُونَ أَشْتَوُوا فِي دِينِهِمْ قِدْدَا  
 وَ أَرَى أَنْ ذَنْباً بَالِغٌ أَحَدًا  
 النَّاسِ شَرَكًا إِذَا مَا وَحَّدَ وَ الصَّمَدًا  
 لَا تَسْفِكُ الدَّمَّ إِلَّا أَنْ يُرَادَ بِنَا  
 سَفَكَ الدَّمَاءَ طَرِيقًا وَاحِدًا جَدَدًا  
 مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ فِي الدُّنْيَا فَإِنَّ لَهُ  
 أَجْرَ التَّقَى إِذَا وَفَى الْحَسَابَ عَدَا  
 وَ مَا قَضَى اللَّهُ مِنْ أَمْرِ فُلَيْسَ لَهُ  
 رَدٌّ وَ مَا يَقْضَى مِنْ شَيْءٍ يَكُنْ رَشَدًا

كُلِّ الْخَوَارِجِ مَخْطِ فِي مَقَالَتِهِ  
 و لو تعبد فيما قال واجتهدا  
 أما عليٌّ و عثمانُ فإيهما  
 عبدان لم يُشركاً بالله مذ عبدا  
 و كان بينهما شغبٌ و قد شهدا  
 شقَّ العصا و يعين الله ما شهدا  
 يُجزي عليٌّ و عثمانُ بسعيهما  
 و لستُ أدري بحقِّ آيةٍ وردا  
 الله يعلم ماذا يحضران به  
 و كلَّ عبدٍ سيلقى الله منفرداً<sup>(۵۲)</sup>»

این ابیات معنی ارجاء را روشن می‌سازد حاصل اینکه ما احدی از مسلمانان را، به علت گناهی تکفیر نمی‌کنیم. گناه هر اندازه بزرگ باشد ایمان را از بین نمی‌برد. ما ریختن خون هیچ مسلمانی را روا نمی‌دانیم، مگر اینکه او در صدد ریختن خون ما باشد. یعنی در مقام دفاع از خود. وقتی که امور مشتبه شد و هر طایفه‌ای دیگری را تکفیر کرد ما هیچ یک را تکفیر نمی‌کنیم و امر همه را به حکم خدا تأخیر می‌اندازیم تا او خود در روز قیامت دربارهٔ آنها داوری و حکم کند. و اما در مواردی که جور و ستم بین و اشتباه و خطا واضح باشد، دیگر از دادن حکم صریح درنگ نمی‌کنیم و رأی خود را درباره مخطی و مصیب آشکارا اظهار می‌کنیم. خوارج در تکفیر علی (ع) و عثمان راه خطا رفتند که آنها

بندگان خدا بودند تا خدا را شناختند مرتکب شرک نشدند. البته میان آنها برخورد تندی اتفاق افتاد که باعث شر شد، اما آنها بدین سبب از ایمان خارج نشدند خداوند هر دو را به واسطه سعی و کارشان پاداش می‌دهد. بنابراین کار آنها را به خدا وامی‌گذاریم.

ابونواس هم سروده است:

«دَعَّ عَنْكَ لَوْمِي فَإِنَّ اللَّوْمَ إِغْرَأُ  
 و داووقی بآلتی کانت هی الداء

صفراء لا تنزل الأحران ساحتها  
 لومسّنها حجر مسّته سراء

فقل لمن يدعي في العلم فلسفةً  
 حفظت شيئا و غابت عنك اشياء

لا تحظر العفو إن كنت امرأ حرجاً  
 فإن حظرته في الدين إزراء<sup>(۵۳)</sup>.

ملاحظه می‌شود که شراب را می‌ستاید و نظام معتزلی و معتزله را که می‌گویند خداوند مرتکب معصیت کبیره را بدون توبه نمی‌بخشد نکوهش می‌کند. باز می‌گوید:

يا ربّ إن عظمت ذنوبي كثرةً  
 فقد علمت بأن عفوك أعظم

إن كان لا يرجوكم إلا محسن  
 فمن الذي يرجو و يدعو المجرم

أدعوك ربّ كما أمرت تضرعاً  
 فإذا رددت يدي فمن ذا يرحم

مالی الیک وسیلةً إلا الرجا  
و جمیل عفوک ثم انی مسلم. (۵۴)  
ابیات مذکور نیز صراحت دارد که او بر  
مذهب و یا فلسفه ارجاء بوده است.

تقسیمی دیگر از ارجاء: به نظر من  
مرجیان را باید در سه گروه قرار داد:  
شکاکان، منحرفان و میانه‌روان. شکاکان  
همان مرجیان سیاسی‌اند، که قبلاً دربارهٔ آنها  
سخن گفته شد. عده‌ای از این گروه به راستی  
مردمانی جاهل و نادان و از نظر فکری  
ضعیف و ناتوان و از قدرت تشخیص میان  
حق و باطل و نور و ظلمت بی‌بهره و در  
نهایت همچنانکه ابن‌عساکر نوشت دچار  
سردرگمی، شک و حیرت بودند. تا آنجا که  
نستوانستند حقانیت امیرالمؤمنین علی  
علیه‌السلام را، که به اتفاق فریقین، خلیفه بر  
حق رسول‌الله (ص) است تشخیص دهند و  
در نتیجه آن حضرت را در ردیف مخالفاتش،  
همچون طلحه و زبیر، معاویه و یا خوارج  
قرار دادند. اما عده‌ای دیگر، مردمانی بسیار  
محافظة کار، گوشه‌نشین و ول‌انگار، نسبت به  
امور و شئون اجتماعی و دینی بی‌تفاوت و  
احیاناً دنیاپرست بودند که مصلحت خود را  
در گوشه‌نشینی و اعتزال می‌دیدند. طبق  
روایت نوبختی احنف بن قیس تیمی از این  
جماعت بود که به قوم خود گفت: إعتزلوا

الفتنة أصلح لكم (۵۵)

منحرفان یا مرجئه مبتدعه، منحرفه،  
غالی و به تعبیر برخی «مرجئه خبیثه» (۵۶)  
عده‌ای هستند که برای عمل ارزشی قائل  
نیستند و قاطعانه می‌گویند، با بودن ایمان - به  
معنایی که از آن اراده می‌کنند - هیچ گناهی  
زیان نمی‌رساند. خداوند در روز رستاخیز از  
همه گناهان اهل کبائر ولو توبه نکنند  
درمی‌گذرد و عفوشان می‌فرماید.

ملطی (ابوالحسین محمد بن احمد بن  
عبدالرحمن شافعی متوفی ۳۷۷) در کتاب  
التنبیه و الرد درباب ذکر مرجئه نوشته است:  
برخی از آنها می‌گویند کسی که لا اله الا الله  
و محمد رسول‌الله گفت، حرام خدا را حرام و  
حلال خدا را حلال دانست، داخل بهشت  
می‌شود، اگرچه زنا کند، دزدی کند، آدم  
بکشد، می‌بنوشد، به زنان شوهردار تهمت  
زنا زند، زکات ندهد، روزه نگیرد، البته به  
شرط اینکه مقرّبه آنها باشد، یعنی حلال را  
حرام و حرام را حلال نکند. (۵۷)

ابوالقاسم اسحاق بن محمد بن اسماعیل بن  
ابراهیم بن زید معروف به حکیم سمرقندی در  
کتاب السواد الاعظم آورده است: اما  
مرجیان چند گروه‌اند، بعضی گفتند: «بسنده  
ایمان آورد بر وی امر و نهی نباشد، اگر طاعت  
کند نیکوست و اگر نکند بر وی هیچ چیز

واجب نشود و بعضی گویند: چون بنده بگفت «لا اله الا الله محمد رسول الله» هیچ گناه وی را زیان ندارد و بعضی اندر دین مسلمانان خویش به شک اند. گویند ندانیم که مؤمن هستیم یا نه؟ بعضی گویند ندانیم که ایمان حق است یا باطل و ما ندانیم که از جمله مؤمنانیم امروز نزد خدای عزوجل یا از جمله کافران (۵۸)».

ابن حزم نیز این منحرفان را دو طایفه می‌شناسد و می‌نویسد: طایفه اول می‌گویند: ایمان قول به زبان است، کسی که مقرر به زبان است و اگرچه در قلب معتقد به کفر است، او مؤمن و اهل بهشت است. ابن حزم این قول را به محمد بن کرام سیستانی (شیخ فرقه کرامیه متوفی ۲۵۵) و اصحاب او در خراسان و بیت المقدس نسبت می‌دهد. طایفه دوم می‌گویند: ایمان اعتقاد به قلب است، کسی که قلباً معتقد است و اگرچه در زبان بدون تقیه اظهار کفر کند و بت پرستد یا در دارالاسلام ملتزم به یهودیت و نصرانیت شود، به عبادت صلیب پردازد و اظهار تثلیث کند و بر همین حالت بمیرد او نزد خداوند مؤمن کامل الایمان و اهل بهشت است. ابن حزم این قول را به ابو محرز جهم بن صفوان سمرقندی نسبت می‌دهد (۵۹) اشعری نیز قول اول را به مرجئه کرامیه نسبت داده و قول دوم را با

اندک تفاوت لفظی از جهمیّه حکایت کرده است. در مورد کرامیه نوشته است: آنها چنین می‌انگارند که ایمان اقرار و تصدیق به زبان است، نه به قلب و انکار می‌کنند که معرفت قلبی یا هر چیزی جز تصدیق زبانی ایمان باشد. به زعم آنها منافقانی که در عهد رسول الله صلی علیه و آله زندگی می‌کردند در حقیقت همه مؤمن بودند. به زعم آنها کفر به خدا همان جحود و انکار زبانی است (۶۰) در خصوص مرجئه جهمیّه هم نوشته است: آنها کفر به خدا را جهل به او می‌انگارند. به زعم آنها اگر انسان به خدا معرفت پیدا کند، پس از آن انکارش کند، با انکارش کافر نمی‌شود. ایمان متبعضّ نیست، اهل ایمان به یکدیگر برتری ندارند. ایمان و کفر فقط در قلب است نه در جوارح دیگر (۶۱).

ابو حامد غزالی هم با لحن نکوهش و مذمت نوشته است: مرجیان گویند که مؤمن در آتش نرود، اگرچه همه معصیتها کرده باشد. (۶۲)

مقدسی (ابو عبدالله محمد بن احمد بناء بشاری مقدسی، ۳۳۶ - ۳۸۰ هـ) در کتاب احسن التفسیر فی معرفة الاقالیم که در سال ۳۷۵ هـ / ۹۸۵ م نوشته نام مرجئه را به مسلمانانی اطلاق کرده که (به اصطلاح خود) در اقلیم دماوند دیده است. که شریعت را

تعطیل و فرائض را انکار می کرده و اسلام را فقط در عقیده به توحید می دانستند. آنها در جنابتی غسل نمی کرده و در روستاهایشان مسجدی نبوده است. میان مقدسی و آنها مناظراتی رخ داده. مقدسی پرسیده شما که عقیده به این مذهب دارید مسلمانان شما را گمراه نمی دانند. آنها پاسخ دادند مگر ما موحد نیستیم؟ مقدسی گفته شما چگونه موحدید در حالی که فرائض را انکار و شریعت را تعطیل می کنید! آنها جواب دادند ما هر سال اموال زیادی به سلطان می دهیم. «و هم قوم مرجئة بلاخلاف، لا یفتسلون من جنابة و لا رأیت فی قُراهم مساجد، و جرت بینی و بینهم مناظرات، فقلت ألا یغووکم المسلمون و اتمتعقدون هذا المذهب؟ قالوا: ألسنا موحدین؟ قلت: کیف! و قد أنکرتم فرائض ربکم، و عطّلتُم الشریعة! قالوا: إنا ندفع إلى السُّلطان فی کلِّ سنة أموالاً جمّة.» (۱۶۳)

این عده از مرجئه است که به حق مورد مذمت و نکوهش فرق مختلف و شخصیت‌های بزرگ اسلامی قرار گرفته‌اند. ابن عساکر حدیثی از پیامبر (ص) نقل می کند که آن حضرت پس از توصیف این جماعت به اینکه: «به زعم آنها ایمان قول است. و با وجود قول یعنی اقرار زبانی، کثرت معاصی

به ایمان زیان نمی رساند، همچنانکه کثرت اعمال صالح با وجود کفر و شرک سود نمی رساند» می فرماید: «خداوند آنها را به صورت خنازیر در آتش با همامان عذاب می کند آنها آفت اهل اسلام، هلاک دین و مکذبان احکامی هستند که من از جانب خداوند آورده‌ام.» (۱۶۴) ابن عساکر باز حدیثی از پیامبر (ص) می آورد، که آن حضرت مرجئه و قدریه را مذمت می کند و می فرماید که آنها داخل بهشت نمی شوند: «ألا إنَّ اللّهَ عزَّوجلَّ قدَّ أعن المرجئة و القدریة علی لسان سبعین نبیاً. ألا و إنَّ امتی هذه لأمةٌ مرحومة لا عذاب علیها فی الآخرة و أمّا عذابها فی الدنیا إلا صنفین من امتی لا یدخلون الجنة المرجئة و القدریة.» (۱۶۵)

ابن قتیبه دینوری (ابو محمد عبدالله بن مسلم متوفی ۲۷۶) حدیثی از رسول الله (ص) نقل کرده که آن حضرت فرموده است: «صنفان من امتی لا تنالهم شفاعتی لعنوا علی لسان سبعین نبیاً المرجئة و القدریة.» (۱۶۶)

میان‌روان یا مرجئه معتدله: این گروه برخلاف گروه‌های دیگر نه دچار شک و تردیدند و نه بی‌اعتنای به عمل و قائل به اباحیگری بلکه فقط، با پذیرش اعمال، عمل را از ارکان اسلام و ایمان نمی دانند و برخلاف خوارج و معتزله مرتکب معصیت کبیره را که

توبه نکرده مسلم و مؤمن می‌شناسند و چنانکه گذشت معتقدند که احکام اسلام در این دنیا شامل حال او بوده و در آخرت نیز ممکن است خداوند او را ببخشد و از عذاب الهی رهایی یابد. خلاصه مرتکب معصیت کبیره غیرتائب برخلاف کفار مخلّد در آتش نخواهد بود. تمام فرق مسلمین جز خوارج و معتزله به این نوع ارجا که ارجای کلامی معتدل است قائلند. ما ذیلاً عقیده اصحاب الحدیث، شیعه امامیه، ابوحنیفه و پیروان او، ما تردیده و اشاعره را در این خصوص با استناد و استشهاد به مدارک معتبر به ایجاز و اختصار بیان می‌داریم.

عقیده اهل السنّه: اسفرائینی در کتاب التبصیر فی الدّین، درباب پانزدهم، فصل اول آنجا که درباره اعتقاد اهل السنّه و الجماعة سخن می‌گوید<sup>(۱۷)</sup> می‌نویسد: «و اعلم أنّ المؤمن لا یصیر کافراً بالمعصیة و لا ینخرج بها عن الإیمان لأنّ معصیته کائنة فی طرف من الأطراف لا تُنافی ایماناً فی القلب»<sup>(۱۸)</sup>.

در پایان فصل، آن را معتقد مورد اتفاق اعلام دارالاسلام همچون شافعی و ابوحنیفه و جمیع اهل رأی و حدیث، مثل مالک بن انس (۱۷۹-۹۴)، اوزاعی (ابوعمر بن عبدالرحمن بن عمرو، ۸۰-۱۵۷)، داود (علی بن خلف اصفهانی، ۲۷۰-۲۰۰)، زهری

(ابوسلمة بن عبدالرحمن بن عوف، متوفی ۹۷ یا ۱۰۴)، لیث بن سعد (۱۷۵-۹۴)، احمد بن حنبل (۲۴۱-۱۶۴)، سفیان ثوری (ابوعبدالله سفیان بن سعید، ۹۵-)، و بزرگانی دیگر قلمداد می‌کند.<sup>(۱۹)</sup>

عقیده شیعه امامیه درباره ایمان

اکثریت قاطع متکلمان شیعه امامیه عمل را از ارکان ایمان نمی‌دانند و در این عقیده با مرجئه توافق دارند و حتی عده‌ای آن را فقط تصدیق قلبی تعریف می‌کنند و اقرار زبانی را هم از اجزا و ارکان ایمان بشمار نمی‌آورند. برای مثال، ابواسحق ابراهیم بن نوبخت از اعلام قرن دوم هجری و از پیش‌کسوتان کلام امامیه در کتاب الیاقوت که از کهن‌ترین کتب کلامی شیعه است تصریح می‌کند: «و المؤمن إذا فسق یُستَمی مؤمناً، لأنّ الإیمان هو التّصدیق و هو مُصدّقٌ و لیست الطاعات جزءاً من الإیمان و إلاّ لکان قوله تعالی «إنّ الذّین آمنوا و عملوا الصالحات»<sup>(۲۰)</sup> تکریراً»<sup>(۲۱)</sup>.

شیخ الطائفة الامامیه ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (متوفی ۴۶۰) در کتاب تمهید الاصول فی علم الکلام به صراحت می‌نویسد: «و اما الإیمان فهو التّصدیق بالتّقلب و لا اعتبار بما ینجری علی اللسان و کلّ من کان

عارفا بالله و نبیّه و بكلّ ما أوجب معرفته  
مُقراً بذالك مصدقاً فهو مؤمن» (۷۲).

سدیدالدین محمود جمعی رازی هم که از  
بزرگان متکلمان امامیه در قرن ششم است  
در کتاب المنقذ خود تصریح می‌کند: «و أمّا  
الایمان: فهو التصدیق بالقلب باللّه و توحیده  
و عدله و نبیّه و بكلّ ما تجب معرفته، و  
لا إعتبار بما یجری علی اللسان... فکلّ من کان  
مصدقاً بقلبه باللّه و توحیده و عدله و نبیّه و  
بکلّ ما یجب معرفته مُقرباً به بقلبه فهو  
مومن» (۷۳).

ابن میثم (میثم بن علی بحرانی،  
۶۹۹-۶۳۶) در قواعد المرام در این مقام  
چنین نظر داده است: «الایمان عبارة عن  
التصديق القلبی باللّه تعالی و بما جاء به رسوله  
من قول، او فعل و القول اللسانی سبب ظهوره  
و سائر الطاعات ثمرات مؤکدة له»: ایمان  
عبارت است از تصدیق قلبی به خدای تعالی  
و به آنچه رسول او از قول و فعل آورده  
است، قول زبانی سبب ظهور آن و طاعات  
ثمرات مؤکد آن است (۷۴).

اما برخی دیگر ایمان را عبارت از تصدیق  
قلبی و اقرار زبانی می‌دانند ولی تأکید می‌کنند  
که عمل از ارکان ایمان نیست و فاسق یعنی  
کسی که مرتکب معصیت کبیره شده و توبه  
نکرده مؤمن است.

خواجه نصیرالدین طوسی (متوفی ۶۷۲)  
متکلم نامدار شیعه امامیه در کتاب تجرید  
الاعتقاد خود که از اسناد و مدارک معتبر  
کلام امامیه است: در تعریف ایمان چنین  
نوشته است: «و الایمان التصدیق بالقلب و  
اللسان و لایکنی الأول... و الفاسق مؤمن  
لوجود حدّه فیّه» (۷۵): ایمان تصدیق به قلب و  
زبان است. اولی (یعنی تصدیق به قلب) کافی  
نیست و فاسق مومن است زیرا حد و تعریف  
ایمان که همان تصدیق قلبی و زبانی باشد، در  
وی موجود است. علامه حلی متکلم  
سرشناس امامی و شارح تجرید الاعتقاد نیز  
در شرح خود (کشف المراد) قول خواجه را  
پذیرفته و آن را مذهب امامیه شناسانده و به  
موافقت امامیه در این مسئله با مرجئه،  
اصحاب الحدیث و جماعتی از اشاعره تصریح  
کرده، که پس از نقل اقوال مخالف یعنی قول  
معتزله، حسن بصری، زیدیه و خوارج  
نوشته است: «و الحقّ ما ذهب الیه المصنّف و  
هو مذهب الامامیه و المرجئه و اصحاب  
الحدیث و جماعة الاشعریه» (۷۶): قول حق  
همان است که مصنف گفت و آن مذهب  
امامیه، مرجئه، اصحاب الحدیث و جماعتی از  
اشاعره است.

شیخ مفید در کتاب اوائل المقالات آورده  
است: «و اتفقت الإمامیّة علی أن مرتکب



الكبائر من اهل المعرفة و الإقرار لا يخرج  
 بذالك عن الأسلام و إن كان فاسقاً بما فعله  
 من الكبائر و الآثام: امامیه اتفاق کردند که  
 مرتکب کبائر از اهل معرفت و اقرار یعنی  
 کسانی که تصدیق قلبی و اقرار زبانی دارند،  
 به واسطه ارتکاب معاصی کبیره فاسق و  
 گناهکارند ولی از اسلام خارج  
 نمی‌شوند. (۷۷)

اما گفتنی است که شیخ ابو جعفر طوسی به  
 وی نسبت داده است که او ایمان را عبارت از  
 تصدیق قلبی، اقرار زبانی و عمل به جوارح  
 می‌دانسته است. (۷۸) شاید مقصود از آن ایمان  
 کامل است.

عقیده ابوحنیفه و ماتریدیه: قبلاً اشاره  
 شد که برخی نسبت ارجا به ابوحنیفه داده و  
 حتی او را متهم به ارجای مذموم و افراطی  
 کرده؛ اما عده‌ای به حمایت از وی برخاسته با  
 نسبت ارجای معتدل، در تبرئه وی از  
 ارجای مذموم اصرار ورزیده‌اند. من هم  
 پس از مطالعه آثار ابوحنیفه و احناف و  
 ماتریدیان که اتباع وی هستند بر این عقیده  
 هستم که این فقیه و متکلم نامدار مسلمان و  
 پیروانش مانند اکثر اعلام دارالاسلام و اتباع  
 آنها به نوعی ارجا که همان ارجای معتدل  
 باشد سخت معتقدند و در عین حال  
 ساختشان از ارجای افراطی و مذموم مبرا و

پاک است. به عبارت دیگر چنانکه گذشت  
 ارجای ابوحنیفه ارجای اهل السنه است، که  
 عمل را از ارکان ایمان به شمار نمی‌آورد. کسی  
 را به علت گناهی ولو کبیره باشد و مرتکب  
 آن توبه نکند کافر نمی‌داند. چنانکه خود  
 تصریح کرده است: «و لا تُکفر احداً بذنب و  
 لا تنفی احداً من الایمان» (۷۹).

شیخ ابومنصور ماتریدی مؤسس فرقه  
 ماتریدیه که یکی از فرق مهم و معتدل کلامی  
 اهل سنت و جماعت است در کتاب التوحید  
 خود، عقاید ابوحنیفه را در خصوص ارجا به  
 صورت قبول آورده که مختصر و حاصلش  
 این است: از ابوحنیفه پرسیدند «ارجاء» را  
 از چه گرفتی؟ پاسخ داد از فعل ملائکه، وقتی  
 که به آنها گفته شد: «أنبئونی باسماء هؤلاء إن  
 کنتم صادقین»؛ (۸۰) اگر راستگو هستید مرا به  
 نامهای این گروه خبر دهید، چون  
 نمی‌دانستند امر را به خدا واگذار کردند و  
 گفتند: «سبحانک لا علم لنا إلا ما علمتنا إنک  
 انت العلیم الحکیم» (۸۱)؛ تو منزهی ما را  
 دانشی نیست، مگر آنچه توبه ما آموختی تو  
 دانای درستکاری. درباره اهل کبائر یعنی  
 مرتکبان گناهان بزرگ هم حق همین است،  
 که بگوئیم ما نمی‌دانیم، زیرا آنها حسنات و  
 خیراتی دارند، که اگر یکی از آنها با جمیع  
 سیئات و شرور، جز شرک به خدا مقابله

در ضمن خاطر نشان می‌سازد که عقیده معتزله در این مسئله برخلاف است. زیرا آنها آیات و احادیث وارده را مخصوص گناهان کوچک و یا گناهان بزرگ به شرط توبه می‌دانند<sup>(۸۶)</sup>.

ما در این مقام شواهد و دلایل فراوان در اختیار داریم که استشهاد و استناد به آنها از حوصله مقاله ما خارج است. بنابراین تنها به نقل عباراتی از ترجمه کتاب «السواد الاعظم» تألیف حکیم سمرقندی<sup>(۸۷)</sup> که خود از اعلام و اکابر احناف عصر خود و از اتباع ابومنصور ماتریدی است می‌پردازیم، که ترجمه مزبور علاوه بر مطالب و معانی عالی و استوار از نظر ادبی و نگارش پارسی در سطح بالایی است و به احتمال قوی خواننده از آن مستفید و بهره‌مند خواهد شد: «اما طریق مذهب سنت و جماعت آن است، که فقهای ما گویند: ابوحنیفه و اصحاب وی رضی الله عنهم: که ایمان اقرار است بر زبان و شناختن به دل و پذیرفتن اعمال است نه کردن اعمال و معرفت بی‌اقرار کافر است و اقرار بی‌معرفت منافق است و اقرار با معرفت مؤمنی است... پس اقرار به زبان باید و تصدیق به دل تا مؤمن مخلص باشد. اما عمل نه از ایمان است و عمل بر تن است. زیرا آنکه خدای تعالی گفت: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا»، آن کسانی که ایمان آوردند پس:

شود همه آنها را زایل و باطل خواهد کرد. بنابراین احتمال نمی‌رود، که مرتکب کبیره از رحمت حق محروم گردد و مخلد در آتش باشد، بلکه کارش به خدا واگذار می‌شود، اگر بخواهد از گناهش می‌گذرد، و اگر بخواهد آن گناه را با برخی از حسناتش می‌سجد و حسنات را کفاره آن قرار می‌دهد که خود فرموده است، «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ»<sup>(۸۲)</sup>؛ همانا خوبیها بدیها را می‌برند و «تُكَفِّرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ تُدْخِلُكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا»<sup>(۸۳)</sup>؛ در می‌گذرانیم از شما گناهانتان را و شما را در محفل گرامی داخل می‌کنیم. و اگر هم بخواهد او را به اندازه عملش کفر و یا پاداش می‌دهد که «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ»<sup>(۸۴)</sup>؛ پس کسی که به اندازه سنگینی ذره‌ای کار نیک کند آن را می‌بیند و این است معنای عدل خداوند در مؤاخذه. ماتریدی پس از نقل قول ابوحنیفه می‌نویسد: «و هذا النوع من الارجاء حقُّ لزم القولُ به»<sup>(۸۵)</sup>.

نسفی (ابوحفص عمر بن محمد نسفی، متوفی ۵۳۷ هـ) هم که از اعلام ماتریدی است در عقائد النسفیّه خود نوشته است: خداوند جز شرک به خود جمیع معاصی را از صغیر و کبیر با توبه و بدون توبه می‌بخشد و آیات و احادیث در این خصوص زیاد است. نسفی

و عملوا الصّالحات (این آیه در قرآن مکرّر است، از آن جمله در سوره مریم (۱۹)، آیه ۹۶) پس گفت عمل نیک کردند. دانستیم که ایمان بر دل است و بر زبان است و کردار بر تن باشد. پس گفتار زبان بی شناختن دل منافق است. و شناختن دل بی اقرار زبان کافری و گفتار زبان با شناختن دل مؤمنی است (۸۸).

عقیده اشاعره درباره ایمان:

مؤسس کلام اشعری و شیخ اکبر اشاعره، ابوالحسن علی بن اسماعیل (متوفی ۳۲۴) در کتاب اللّمع فی الرّد علی أهل الزّیغ و البدع، که حاوی اصول عقائد کلام اشعری است و در انتسابش به وی تردیدی نیست، تصریح می کند که: الايمان هو التصديق بالله. زیرا اجماع اهل لغتی که قرآن بدان سازل شده، همین است. خدای تعالی فرمود است: «و ما انت بمؤمن (ای بمُصَدِّقٍ) لنا» (۸۹): تو ما را باور نمی داری و اگرچه راستگو باشیم. اشعری پس از تحدید ایمان به تصدیق نظر می دهد که فاسق اهل قبله مؤمن است به واسطه ایمانش و فاسق است به علت فسق و ارتکاب کبیره اش (۹۰) حاصل اینکه مرتکب معصیت کبیره کافر نیست، بلکه مسلمان است و احکام اسلام در این دنیا و همچنین در دنیای

دیگر درباره وی جاری است. ابن عساکر از ابوعلی زاهر بن احمد سرخسی نقل می کند: وقتی که مرگ ابوالحسن اشعری در خانه من در بغداد فرا رسید مرا پیش خود خواند و گفت: بر من گواه باش من احدی از اهل این قبله را تکفیر نمی کنم زیرا همه به معبود واحدی اشاره می کنند و اختلاف تنها در عبارات است (۹۱) حاصل اینکه ایمان همان تصدیق است و عمل در مفهوم آن داخل نیست. ایضا ابن عساکر می نویسد: مرجئه گفتند کسی که یک بار در ایمانش خاخص باشد دیگر با هیچ ارتداد و کفری کافر نمی شود و برای وی هرگز کبیره ای نوشته نمی شود. معتزله گفتند مرتکب معصیت کبیره با وجود ایمان و طاعات صد ساله هرگز از آتش خارج نمی شود. اما او (اشعری) راه وسط پیمود و گفت امر مؤمن موخّد وابسته به مشیّت خداوند است، اگر بخواهد عفو می کند و وارد بهشت می گرداند و اگر مشیّتش قرار گیرد او را به واسطه فسقش کیفر می دهد سپس داخل بهشت می گرداند و اما مخلد در آتش نمی گرداند. (۹۲)

نظر امامیه درباره مرجئه: با اینکه گفته شد علما و بزرگان شیعه امامیه خود به نوعی ارجا قائلند درباره فرقه مرجئه نظر خوبی ندارند، که کلینی روایاتی از امام صادق

علیه السلام در ذمّه و لعن و حتی کفر و شرک  
 مرجئه در اصول کافی آورده است. (۹۳)  
 مجلسی هم در کتاب بحار الانوار نوشته:  
 رسول الله (ص) فرمود: «صنفان من امتی  
 لیس لهما نصیب المرجهة و القدریة» (۹۴). شیخ  
 مفید نیز از آنها خرده گرفته و دچار عیبی در  
 دین شناسانده و داستانی نقل کرده که  
 حکایت از آن دارد که امام صادق (ع) نظر  
 خوبی به آنها نداشته است. داستان از این  
 قرار است. روزی امام صادق به اصحاب  
 خود حدیث می فرمود. عبدالله پسر امام وارد  
 شد. امام چون او را دید سکوت کرد اصحاب  
 علت سکوت را از امام جویا شدند. حضرت  
 فرمود آیا نمی دانید که او از مرجئه است. (۹۵)  
 فضل بن شاذان در کتاب الایضاح خود  
 حدیثی از پیامبر (ص) نقل کرده که آن  
 حضرت فرموده است: «صنفان من امتی  
 لیس لهما فی الاسلام نصیب القدریة و المرجهة.  
 او پس از نقل حدیث مذکور مرجئه را چنین  
 شناسانده است: آنها می گویند ایمان قول  
 بدون عمل است. اصل و اساس عقیده و  
 باورشان این است که اگر کسی پدر، مادر،  
 پسر، دختر، برادر و خواهرش را بکشد و در  
 آتش بسوزاند، یا زنا کند یا سرقت کند، یا  
 نفس محرّمه ای را بکشد یا قرآن را بسوزاند،  
 یا کعبه را ویران سازد یا نبش قبر کند و یا

مرتکب هر معصیت کبیره ای شود که خدا از  
 آن نهی کرده است، این اعمال ایمان او را تباه  
 نمی کند و از ایمان خارج نمی سازد، و اینکه اگر  
 او به شهادتین اقرار کند ایمانش مانند ایمان  
 جبرئیل و میکائیل کامل و مستکمل است،  
 اگرچه مرتکب معاصی و منہیات باشد.  
 احتجاج آنها به قول پیامبر (ص) است که  
 فرمود: «میرنا أن نقاتل الناس حتی یقولوا: لا  
 إله إلا الله». فضل در پایان موعظی این جماعت  
 و نقل احتجاجشان می گوید این قول پیامبر  
 منسوخ است. پیش از آن بوده که سائر  
 فرائض واجب گردد. (۹۶)

جهت انتقاد امامیه از مرجئه: چنانکه  
 ملاحظه شد متکلمین امامیه که گفته شد به  
 یک معنی خود مرجئه هستند که عمل را از  
 ارکان ایمان نمی دانند، از مرجئه شدیداً انتقاد  
 کردند، که در بادی نظر عجیب می نماید. اما  
 مطالعه و تأمل در نوع انتقادات امامیه این  
 نکته را روش می سازد، که این انتقادات  
 متوجه اصل مذهب ارجای کلامی یعنی  
 نبودن عمل از ارکان ایمان نیست، بلکه اولاً:  
 ناظر به بعد سیاسی ارجاء است که  
 امیرالمؤمنین علی علیه السلام و یاران او را در  
 ردیف کسانی همچون طلحه و زبیر و معاویه  
 و طرفداران آنها قرار می دهد و در حقیقت  
 آن حضرت نوعی شک و تردید به وجود

می آورد، که نه تنها هیچ شیعه‌ای آن را تحمل نمی‌کند، بلکه هیچ مسلمان روشن‌رایی آن را نمی‌پذیرد. ثانیاً نظر به ارجای افراطی و انحرافی دارد، که چنان‌که گذشت منجر به تحقیر اعمال و بی‌ارزشی عبادات و اهانت به تقوی و پارسایی می‌شود که حاصلش اباحیگری و بی‌بند و باری است، که نه تنها هیچ مسلمانی آن را قبول نمی‌کند، بلکه هیچ دینداری ولو غیرمسلمان آن را نمی‌بسنند و حتی هیچ خردمند و دانایی ولو غیرمتدین باشد آن را به صلاح و مصلحت جامعه نمی‌داند. والسلام.

مقاله عصر روز یکشنبه ۲۶ رمضان المبارک ۱۴۲۶ هجری قمری برابر با ۷ آبان ۱۳۸۴ هجری شمسی در تهران پایان یافت.

### منابع:

ابوحنیفه، الفقه الاکبر با شرح ابومنصور ماتریدی، طبع دوم، حیدرآباد، ۱۳۶۵  
ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، بیروت، دارالتفاحه، ۱۹۵۹  
ابونواس، دیوان، تحقیق احمد عبدالحمید، بیروت، لبنان، ۱۴۰۴ ه.ق، ۱۹۸۴ م  
ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج ۲، طبع اول، حیدرآباد  
ابن حزم، الفصل، بیروت، ۱۴۰۶ ه.ق، ۱۹۸۶ م

ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۶، دار صادر، بیروت، بیتا  
ابن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، ۱۴۰۵ ه.ق، ۱۹۸۵ م  
ابن طیفور، ابوالفضل احمد بن طاهر، تاریخ بغداد، تصحیح محمد زاهد کوثری  
ابن عساکر، تبیین کذب المفتری، طبع دوم، دمشق، ۱۳۹۹، مصر ۱۳۶۸، ۱۹۴۹  
ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، دمشق ۱۴۱۶ ه.ق، ۱۹۹۶  
ابن قتیبه دینوری، تأویل مختلف الحدیث، طبع اول، مصر ۱۳۲۶  
ابن المرتضی، طبقات المعتزله، بیروت، ۱۳۸۰، ۱۹۶۱  
احمد امین، ضحی الاسلام، طبع ۶، ج ۳، قاهره ۱۳۷۵ ه. ۱۹۵۶ م  
اسفراینی، التبصیر فی الدین، تحقیق کمال یوسف الخوت، طبع اول، بیروت، ۱۴۰۳ ه.ق، ۱۹۸۳ م  
اشعری، ابوالحسن، اللمع، بیروت، ۱۹۵۲ م  
اشعری، ابوالحسن، مقالات الاسلامیین، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، چاپ دوم، مصر، ۱۳۸۹ ه.ق، ۱۹۶۹ م  
اشعری قمی، المقالات والفرق، تهران، ۱۳۶۱  
بحرانی، میثم بن علی، قواعد المرام، قم، ۱۳۹۸  
بغدادی، عبدالقاهر، الفرق بین الفرق، تحقیق

محمد محیی الدین مصر، قاهره، بیتا  
 بغدادی، عبدالقاهر، الفرق بین الفرق، تحقیق  
 محمد زاهد کوثری، مصر، ۱۹۵۵  
 حمصی رازی سدید الدین، المنقذ من التقليد،  
 قم، ۱۴۱۴  
 طبرسی، مجمع البیان، بیروت، ۱۳۷۹، افست  
 تهران  
 طوسی، ابوجعفر، تمهید الاصول، تصحیح دکتر  
 عبدالمحسن مشکوة الدینی، تهران، ۱۳۶۲  
 طوسی، نصیرالدین تجرید الاعتقاد با شرح  
 علامه حلی، تصحیح آقای حسن زاده آملی، قم،  
 ۱۴۰۷  
 عضدالدین ایجی، مواقف با شرح جرجانی  
 فضل بن شاذان، الايضاح، تهران، ۱۳۵۱  
 قاضی عبدالجبار، کعبی و... فضل الاعتزال و  
 طبقات المعتزله، تونس، بیتا  
 قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، قاهره، ۱۳۸۷ هـ  
 / ۱۹۶۷ م  
 کلینی، اصول کافی، ج ۴، با ترجمه فارسی،  
 سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران، ۱۳۸۶ هـ ق  
 سمرقندی حکیم، السواد الاعظم، ترجمه، به  
 اهتمام عبدالحی، تهران ۱۳۴۸  
 شهرستانی، محمد، ملل و نحل، قاهره، ۱۳۷۸ هـ  
 ، ۱۹۶۹ م  
 ماتریدی ابومنصور، التوحید، بیروت، ۱۹۷۰  
 مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار طبع دوم

بیروت، ۱۴۰۳ هـ ق، ۱۹۸۳ م  
 مسلم، صحیح مسلم با شرح نووی، بیروت،  
 دارالفکر، ۱۳۹۲ هـ ق، ۱۹۷۲ م  
 شیخ مفید، الجمل، تحقیق سیدعلی میرشریفی،  
 قم، ۱۳۷۴ هـ ش، ۱۴۱۶ هـ ش  
 // // ، اوائل المقالات فی المذاهب و  
 المختارات، طبع ۲، تبریز ۱۳۷۱  
 // // ، مجالس در مناظرات، ترجمه فارسی  
 آقاجمال خوانساری، تهران، ۱۳۶۲  
 مقریزی، الخطط المصریة، مصر، مطبعة النيل،  
 ۱۳۲۶ هـ ق  
 مقدسی، احسن التقاسیم، طبع دوم، لیدن، مطبعة  
 بریل، ۱۹۰۹  
 نسفی ابوالمعین، تبصرة الادله، تحقیق کلود  
 سلامه، دمشق، ۱۹۹۳  
 نسفی نجم الدین ابوحفص، عقائد النسفیة با  
 شرح تفتازانی، طبع عثمانی، ۱۳۲۹ هـ ق  
 نشان حمیری، الحور العین، تحقیق کمال  
 مصطفی، تهران، ۱۹۷۲  
 پی نوشتها:  
 ۱- سورة اعراف (۷)، آیه ۱۰۸، شعراء (۲۶)،  
 آیه ۲۴.  
 ۲- منتهی الارب، ج ۱-۲، ص ۴۳۲،  
 مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۵۹.  
 ۳- شهرستانی، ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۳۹،

قاهره ۱۳۷۸ هـ - ۱۹۶۸ م)

ص ۵ و ۶.

۴- سورة توبه (۹)، آیه ۱۰۶.

۱۵- ابوالفضل احمد بن طاهر کاتب معروف به

۵- طبرسی، مجمع البیان، ج ۵، بیروت، ۱۳۷۹

ابن طیفور (متوفی ۲۸۰)، تاریخ بغداد، تصحیح

ق - ۱۳۳۹ ش، افست، تهران ص ۶۹، قرطبی،

محمد زاهد بن حسن کوثری، مصر، ۱۳۶۸ هـ -

الجامع لاحکام القرآن، مجلد چهارم، جزء

۱۹۴۹ م، ص ۵۱.

هشتم، قاهره، ۱۳۸۷ هـ - ۱۹۶۷ م، ص ۲۵۲.

۱۶- ابن خلکان، وفيات الاعیان، دار صادر

تفسیر گازر، ج ۴، ص ۱۴۰، تهران ۱۳۷۸ ق -

بیروت، بیتا ج ۶، ص ۳۰۶، ۳۰۷.

۱۳۳۷ ش. طباطبائی، المیزان، ج ۹، ص ۳۸۰.

۱۷- سورة يوسف (۱۲)، آیه ۱۸.

بیروت، لبنان، ۱۳۹۱ هـ - ۱۹۷۱ م.

۱۸- سورة بقره (۲)، آیه ۱۳۸.

۶- المحور العین، همان.

۱۹- احمد امین، ضحی الاسلام، طبع ۶، ج ۳.

۷- سورة توبه (۹)، آیه ۱۱۹، طبرسی، همان،

ص ۳۱۶، ۳۱۷، قاهره، ۱۳۷۵ هـ - ۱۹۵۶ م.

ص ۷۸.

۲۰- برای نمونه رک: مقریزی الخطط المصریة.

۸- صحیح مسلم با شرح نووی، بیروت،

ج ۴، ص ۱۷۲، مصر، مطبعة النيل، ۱۳۲۶ هـ

لبنان، دارالفکر، ۱۳۹۲ هـ - ۱۹۷۲ م، مج ۱۷، ج

۲۱- فضل الاعترال و طبقات المعتزله تونس، بیتا،

ص ۸ و ۹.

ص ۱۵۹، ۲۲۶، ۲۲۹.

۹- سورة حجرات (۴۹)، آیه ۹.

۲۲- ابن المرتضی، طبقات المعتزله، بیروت،

۱۰- همان، ص ۱۰.

۱۳۸۰-۱۹۶۱، ص ۷.

۱۱- نوبختی، فرق الشیعه، نجف، ۱۳۵۵ هـ -

۲۳- مجموعه ۱۰۴، ۲۳۳a - ۲۵۰b.

۱۹۳۶ م، ص ۵، اشعری قمی، المقالات و الفرق،

۲۴- ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج ۲، طبع اول،

تهران، ۱۳۶۱، ص ۴، شیخ مفید، الجمل، تحقیق

حیدرآباد دکن، ص ۳۲۰، باز بنگرید به:

سیدعلی میر شریفی، قم، ۱۳۷۴ ش - ۱۴۱۶ ق،

ابن سعد، الطبقات الكبرى، مجلد ۵، بیروت

ص ۹۴.

۱۴۰۵ هـ - ۱۹۸۵ م، ص ۳۲۸، مقریزی، الخطط

۱۲- ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، دمشق،

المقریزیة، جزء چهارم مطبعة نیل ۱۳۲۶ هـ، ص

۱۴۱۶ هـ - ۱۹۹۶ م، ج ۳۹، ص ۴۵۹.

۱۷۲.

۱۳- همان، ج ۵۷، ص ۵۶.

۲۵- مقریزی، همان.

۱۴- نوبختی، همان، ص ۶، اشعری قمی، همان،

۲۶- ابن حجر، همان، ص ۳۲۱.

- ٢٧- ابن حجر، همان.
- ٢٨- ابن حجر، همان.
- ٢٩- مقریزی، همان.
- ٣٠- تبصرة العوام فی مقالات الانام، تصحيح استاد عباس اقبال، چاپ دوم، تهران، ١٣٦٤، ص ٦١.
- ٣١- اشعری، مقالات الاسلاميين، تحقيق محمد محیی الدین عبدالحمید طبع دوم، مصر، ١٣٨٩ هـ - ١٩٦٩ م، ص ٢٠٢.
- ٣٢- شهرستانی، ملل و نحل، قاهره، ١٣٧٨ هـ - ١٩٦٨ م، ج ١، ص ١٣٩.
- ٣٣- اشعری، همان.
- ٣٤- شهرستانی، همان.
- ٣٥- بغدادی، الفرق بين الفرق، تحقيق محمد محیی الدین عبدالحمید، مصر، قاهره، بی تا، ص ٢٠٢.
- ٣٦- شهرستانی، همان، ص ١٤٦-١٣٩.
- ٣٧- بغدادی، همان، ص ٢٠٤، ٢٠٥. اسفراینی، التبصیر فی الدین، تحقيق کمال یوسف الحوت، بیروت، طبع اول، ١٤٠٣ هـ - ١٩٨٣ م، ص ٩٧-٩٩. مواقف با شرح جرجانی، ج ٨، ص ٣٩٦، ٣٩٦.
- ٣٨- اشعری، همان، ص ٢٢٣-٢١٣.
- ٣٩- التبصیر فی الدین، ص ٩٩-٩٧.
- ٤٠- الفرق بين الفرق، همان، ص ٢٠٥. تبصرة العوام فی مقالات الانام تصحيح استاد عباس اقبال طبع دوم، تهران، ١٣٦٤، ص ٦١.
- ٤١- التبصیر فی الدین، تحقيق مرحوم محمد زاهد کوثری، مصر، ١٩٥٥، ص ٩١.
- ٤٢- مقالات الاسلاميين، همان، ص ٢١٩.
- ٤٣- شهرستانی، همان، ج ١، ص ١٤١.
- ٤٤- التبصیر فی الدین، همان، حاشیه کوثری، ص ٩١.
- ٤٥- سورة توبه (٩)، آیه ١٢٤.
- ٤٦- آل عمران (٣)، آیه ١٧٣.
- ٤٧- انفال (٨)، آیه ٢.
- ٤٨- سورة نساء (٤)، آیه ١٤.
- ٤٩- سورة نساء (٤)، آیه ٩٥.
- ٥٠- احمد امین، همان، ص ٣١٩، ٣٢٠.
- ٥١- دکتر احمد، شعر ابی نواس فی ضوء النقد القديم و الحديث منشورات، جامعه البعث، بیجا، ١٩٨٢، ١٩٨٣، ص ٤٩٩.
- ٥٢- ابوالفرج اصفهانی، الأغانی، بیروت دارالتفاحه، ١٩٥٩، ج ١٤، ص ٢٤٧.
- ٥٣- دیوان ابونواس، تحقيق احمد عبدالحمید غزالی، بیروت، لبنان ١٤٠٤ هـ - ١٩٨٤ م، ص ٧٥٦.
- ٥٤- ابن خلکان، همان، ج ٢، ص ١٠٣.
- ٥٥- نوبختی، همان، ص ٥.
- ٥٦- ابوالمغین نسفی، تبصرة الادلة، ج ٢، تحقيق کلود سلامه، دمشق ١٩٩٣، ص ٧٦٦، ٧٧٤.
- ابن حزم، الفصل، همان، ج ٤، ص ٢٠٤.



- ٥٧- التنبه والزهد، تحقيق محمد زاهد كوثرى، مصر، ١٣٦٨ هـ - ١٩٤٩ م.
- ٥٨- ترجمة السواد الاعظم به فارسى حدود ٣٧٠ به فرمان امير نوح سامانى، به اهتمام عبدالحى جيبى، تهران ١٣٤٨، ص ١٧٨، ١٧٩.
- ٥٩- ابن حزم، الفصل فى الملل و الاهواء و النحل، بيروت، لبنان، ١٤٠٦ هـ - ١٩٨٦ م، ج ٤، ص ٢٠٤.
- ٦٠- اشعري، مقالات الاسلاميين، همان، ج ١، ص ٢٢٣.
- ٦١- همان، ص ٢١٤.
- ٦٢- غزالي، احياء علوم الدين، ج ١، بيروت، طبع ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ م، ص ١٤١.
- ٦٣- مقدسى، احسن التقاسيم، طبع دوم، ليدن مطبعة بريل، ١٩٠٩، ص ٣٩٨.
- ٦٤- تاريخ مدينة دمشق، ج ٣٢، ص ٣٨٤.
- ٦٥- همان، ج ٦٥، ص ١٦٥، بيروت، لبنان، ١٤٢١-٢٠٠٠.
- ٦٦- تاويل مختلف الحديث، طبع اول، مصر ١٣٢٦ هـ، ص ٩٧.
- ٦٧- اسفراينى، همان، ص ١٥٣.
- ٦٨- همان، ص ١٧٣.
- ٦٩- همان، ص ١٨٣-١٨٢.
- ٧٠- سورة بقره (٢)، آيه ٢٢٧.
- ٧١- الياقوت با شرح علامه حلى تحقيق مرحوم محمد زنجانى، چاپ دوم، تهران، ١٣٦٣ هـ. ش.

- ص ١٧٩.
- ٧٢- شيخ ابوجعفر طوسى، تمهيد الأصول، انتشارات دانشگاه تهران، تصحيح دكتور عبدالمحسن مشكوة الدينى، ١٣٦٢، ص ٢٩٣.
- ٧٣- حمصى المتقذ من التقليد، ج ٢، قم، ١٤١٤ هـ. ق، ص ١٦٢.
- ٧٤- قواعد المرام، قم، ١٣٩٨ هـ. ق، ص ١٧٠، ١٧١.
- ٧٥- تجريد الاعتقاد، تصحيح آقاى حسن زاده آملى، قم، رمضان ١٤٠٧ هـ. ق، ص ٤٢٦، ٤٢٧.
- ٧٦- همان، ص ٤٢٧.
- ٧٧- شيخ مفيد، اوائل المقالات فى المذاهب و المختارات، طبع دوم، تبريز، ١٣٧١ هـ، ص ٥٤.
- ٧٨- شيخ طوسى، همان، ص ٢٩٣.
- ٧٩- الفقه الاكبر با شرح ابومنصور ماترىدى، طبع دوم حيدرآباد دكن، ١٣٦٥ هـ. ق، ص ٢.
- ٨٠- سورة بقره (٢)، آيه ٣٠.
- ٨١- همان، آيه ٣١.
- ٨٢- سورة هود (١١)، آيه ١١٦.
- ٨٣- سورة نساء (٤)، آيه ٣٥.
- ٨٤- سورة زلزله (٩٩)، آيه ٧.
- ٨٥- ماترىدى ابومنصور، التوحيد، بيروت، ١٩٧٠، ص ٣٨٤.
- ٨٦- عقائد نسفى با شرح تفتازانى طبع عثمانى، سال ١٣٢٩، ص ١٤٤.
- ٨٧- ابوالقاسم اسحاق بن محمد بن اسماعيل

- متوفی ۳۴۲ هـ. معروف به حکیم سمرقندی این کتاب را به امر اسماعیل بن احمد سامانی ۲۷۹-۲۹۵ هـ در حدود سال ۲۹۰ هـ به زبان تازی در بخارا نوشته است. مترجمی که شناخته نشده، به امر نوح دوم سامانی، در حدود سال ۳۷۰ به زبان پارسی دری برگردانیده است.
- ۸۸- السواد الاعظم به اهتمام عبدالحی جیبی، تهران، ۱۳۴۸، ص ۱۲۲، ۱۲۳.
- ۸۹- سورة يوسف (۱۲)، آیه ۱۷.
- ۹۰- اللمع، بیروت، ۱۹۵۲، ص ۷۵.
- ۹۱- ابن عساکر، تیسین کذب المفتوی، طبع دوم، دمشق ۱۳۹۹ هـ. ق، ص ۱۴۹.
- ۹۲- همان، ص ۱۵۱.
- ۹۳- کلینی، اصول کافی، ج ۴، ص ۱۳۵-۱۳۳.
- ۹۴- بحار الانوار، بیروت، لبنان، طبع دوم، ۱۴۰۳ هـ - ۱۹۸۳ م، ج ۵، ص ۱۱۸.
- ۹۵- شیخ مفید، مجالس در مناظرات، ترجمه ص ۴۳۹، ۴۴۰.
- ۹۶- فضل بن شاذان، الايضاح، تهران، ۱۳۵۱.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی